درنگي در روايات قتل هاي آغازين دولت مهدي (عج(

نجمالدين طبسي

پيشگفتار:

برخى، در مورد قتل و كشتار در دوران ظهور، افراط مى‏كنند و از امام زمان (عليه‏السلام) و ياران‏اش، چهره‏اى خشن ارائه مى‏دهند. آنان، به رواياتى استدلال مى‏كنند كه در آن‏ها، اشاره به كشته شدن دو سوم مردم، (از هر نه نفر، هفت نفر، از هر هفت نفر، پنج نفر) و يا اين كه بيش‏تر مردم كشته مى‏شوند و از كشته‏ها، پشته ساخته مى‏شود و جوى خون جارى مى‏گردد و... دارند.

برخى ديگر، تفريط مى‏كنند و مى‏گويند، حتّى به مقدار محجمه (مقدار خون در ظرف حجامت) خون‏ريزى نمى‏شود و...

در اين نوشتار، به نقد و بررسى روايى و دلالى احاديث مربوطه مى‏پردازيم تا افراط و تفريط بودن انديشه‏هاى موجود مشخّص گردند.

نكاتى كه قابل تأمل است، اين‏ها است:

الف) قتل و كشتار، قبل از ظهور است و يا بعد از آن؟

ب) شيوه‏ى رفتار امام با دشمنان چه‏گونه خواهد بود؟

ج) حجم كشتار و اعدام و خون‏ريزى‏ها چه مقدار است؟

د) مقتولان، چه كسانى هستند؟

ه) رواياتى كه ناظر بر اين موضوع است، آيا به نحو موجبه‏ى كليّه است يا به نحو موجبه‏ى جزئيّه؟

اخبارى كه در آن‏ها، كشتار در حجم وسيعى مطرح شده‏اند، بر دو قسم است: الف) يك سرى از آن‏ها، مربوط به ملاحم و فتن قبل از ظهور است و هيچ ربطى به دوران ظهور ندارد و تنها ناظر به اوضاع ناسامان جهان در پيش از ظهور دارد. اين دسته، بيش‏تر از مراسيل عامه است. اگر تعدادى از آن‏ها هم جزء مسانيد باشد، هيچ گونه ارتباطى با بحث ما، يعنى قبل‏ها در دوران حكومت امام مهدى (عجّل‏اللّه‏تعالى‏فرجه‏الشريف) ندارد.

ب) يك سرى از آن‏ها، مربوط به هنگامه‏ى ظهور و حكومت امام زمان (عجّل‏اللّه‏تعالى‏فرجه‏الشريف) است. اين نوع روايات، نيز دو گونه‏اند:

1- رواياتى كه از طريق عامه و از نبويّات است و بيش‏تر آن‏ها، مشكل سندى دارند، به طورى كه بعضى از آن‏ها، مرسل. و برخى از آن‏ها، به پيامبر اكرم (صلى‏اللّه‏وعليه‏وآله‏سلم) منتهى نمى‏شوند. بلكه از فرادى مانند كعب الاحبار كه در زمان ان حضرت مسلمان نشده بود، نقل شده است.

عمده‏ى اين از روايات، از اسرائيليات است كه با اَغراض مختلفى وارد كتاب‏هاى روايى شده است. عالمانى از اهل تسنّن، مانند ابن كثير، وقتى به روايات نقل شده از امثال كعب الاحبار مى‏رسد، مى‏گويد: ((خدا، ما را ازايل همه اخبار دروغى كه وارد تفسيرها و كتاب‏هاى روايى و... كرده‏اند، بى‏نياز كند(1)...)).

2- رواياتى كه از طُرق اهل بيت (عليهم السلام) نقل شده و يا در كتاب‏هاى شيعه ذكر گرديده است. در اين كتاب‏ها، اخبار منقول از حضرات معصوم (عليهم السلام) و بعض ديگر كه نقل شده، به اهل بيت (عليهم السلام) منتهى نمى‏شود. مانند اخبار معمرين كه شيخ صدوق در كتاب كمال‏الدين از اهل تسنّن نقل كرده است.

انديشه‏ى تفريطى در كشتار به هنگام ظهور

گروهى بر آن‏اند كه امام زمان به هنگام ظهور، از طريق ولايت و تصرّف تكوينى، همه‏ى خلايق را مطيع و مسخّر مى‏كند و كارها را با اعجاز و غيرعادى انجام مى‏دهد. لذا كشتار و اعدام، خيلى اندك خواهد بود. براى روشن شدن مطلب و دريافت پاسخ، به احاديثى از امام باقر و امام صادق (عليهماالسلام) متمسك مى‏شويم.

حديث 1 -... عَن بشير بنِ أبي‏ أراكَةَ النَّبالِ - ولفظ الحديث على روايةِ ابنِ عُقْدَةَ قالَ: لَمَّا قَدِمْتُ الْمَدنَيةَ إِنْتَهَيْتُ إلى‏ مَنزِلَ أبي‏ جعفرِ الباقِر (عليه‏السلام)... قُلتُ: (إنَّهُمْ) يَقولونَ: إنَّهُ إذا كان ذالِكَ اسْتَقامَتْ لَهُ الْأُمُورُ فَلا يُهْريقُ مِحْجَمَةَ دَمٍ. فَقالَ: ((كَلَّا! والذَّى‏ نَفسي بِيَدِهِ! حَتَّى نَمْسَحَ وَأنُتم العَرَقَ والعَلَقَ.)). وَأوْمَأَبِيَدِهِ إلى‏ جَبْهَتِهِ(2)؛

بشير بن ابى اراكه بنّال - لفظ حديث به روايت ابن عقده است - گويد: هنگامى كه به مدينه وارد شدم، به طرف منزل ابو جعفر امام باقر (عليه‏السلام) رفتم... گفتم: [آنان (مرحبه)] مى‏گويند، هنگامى كه آن امر (قيام قائم(عج)) روى دهد، همه‏ى كارها براى او درست و استوار مى‏گردد و به اندازه‏ى يك ظرف حجامت هم خون نمى‏ريزد. پس فرمود: ((هرگز چنين نيست! سوگند به آن كه جان‏ام به دست او است! كار به آن‏جا مى‏انجامد كه ما و شما، عرق و خون بسته شده را پاك خواهيم كرد. (كنايه از سختى‏ها و دشوارى‏هاى جنگ و درگيرى است كه موجب پديد آمدن عرق و ايجاد زخم‏هاى خونين مى‏شود.)

در اين هنگام، ايشان، با دست خود، به پيشانى‏شان اشاره فرمودند. (كنايه از برطرف كردن عرق جبين است.)

حديث 2 -... عن موسى بن بَكرٍ الواسِطىِّ، عن بشَيرِ النَّبَّال، قال: ((قَدِمْتَ المَدْينة)) وَذَكَر مِثلُ الحديثِ الْمُتَقَدِّمِ، إلاَّ أنَّهُ قالَ: لَمَّا قَدِمْتُ الْمَدينَةَ قُلتُ لَأبي‏ جعفر (عليه‏السلام): إنَّهُم يَقُولوُنَ: إِنَّ المهديَّ لَوْقامَ لَاسْتَقامَتْ لَهُ الْاُمُورُ عَفْواً، وَلا يُهْويقُ مُحِجَمَة دَمٍ. فقالَ: ((كَلاَّ! وَالذَّى‏ نَفْسي بِيَدِه! لَوْ اِسْتَقامَتْ لَأحَدٍ عَفواً لَاسْتَقامَتْ لِرَسولِ اللَّهِ (صلى‏اللّه‏وعليه‏وآله‏سلم) حينَ أُدْمِيَتْ رُباعِيتُهُ وَشُجَّ فى‏ وَجْهِهِ! كَلَّا! وَالَّذي‏ نَفسْي بِيَدِهِ! حَتَّى نَمْسَحَ نَحنُ وَأنْتُم العَرَقَ وَالْعَلَقَ(3).)). ثُمَّ مسَحَ جَبْهتهُ.(4)

از موسى به جعفر بن بكر واسطى. از بشير نبَّال. گفت: ((به مدينه رسيدم)) و همانند حديث قبلى را ذكر كرد، جز اين كه گويد: هنگامى كه به مدينه رسيدم. به ابوجعفر (امام باقر (عليه‏السلام)) گفتم: آنان [مرجئه‏] مى‏گويند: همانا، اگر مهدى (عجّل‏اللّه‏تعالى‏فرجه‏الشريف) قيام كند، همه‏ى كارها به خودى خود. براى او درست و برقرار مى‏شود و به اندازه‏ى يك ظرف حجامتى خون نمى‏ريزد. پس فرمود: ((هرگز چنين نيست! سوگند به آن كه جان‏ام در دست او است! اگر كارها، خود به خود، براى كسى هموار مى‏شد، مسلّماً، براى رسول خدا (صلى‏اللّه‏وعليه‏وآله‏سلم) در زمانى كه داندن‏هاى پيشين آن حضرت شكست و صورت‏اش زخمى شد، درست و برقرار مى‏گرديد! هرگز چنين نيست! سوگند به آن كه جان‏ام به دست او است! ((كار، به آن‏جا مى‏انجامد كه) ما و شما، عرق و خون بسته شده را پاك كنيم.)). سپس پيشانى خود را پاك كرد.

حديث 3 -... عن المفضّل بن عمر، قال: سَمتِعتُ أبا عبدِاللّهِ، وقَد ذُكِرَ القائمُ (عليه‏السلام) فقلت: ((إنّى‏ لَأَرجُو أن يَكونَ أمرُهُ في سُهُولَةٍ.)). فقال: ((لايَكُونُ ذالِكَ حَتَّى تَمْسَحُو العَلَقَ و الْعَرَقَ.)).(5)

مفضل بن عمر گويد: در حضور امام صادق (عليه‏السلام) شنيدم كه از حضرت قائم (عجّل‏اللّه‏تعالى‏فرجه‏الشريف) ياد شد. پس عرض كردم: ((همانا اميدوارم كار ايشان به آسانى صورت پذيرد.)). فرمود: ((آن امر صورت نمى‏پذيرد تا اين كه عرق و خون بسته شده را برطرف سازيد.)).

در سه حديث مذكور ملاحظه مى‏كنيم، آن طور نيست كه تمامى كارها در زمان قيام قائم (عليه‏السلام)، به خودى خود و با اعجاز و تصرّفات تكوين صورت نمى‏پذيرد، هر چند در ولايت تكوينى و تصرف تكوينى حضرت مهدى و ساير امامان طاهر، هيچ‏گونه ترديدى نيست. بلكه كار، دشوارتر از آن چيزى است كه امثال مرجئه معتقدند.

با، مطابق روايات متعدد، نمى‏توانيم ادعا كنيم كه در هنگام ظهور، هيچ قتل و كشتارى رخ نمى‏دهد؛ زيرا، در آن دوران، بحث از انتقام، اجراى حدود الهى و اقامه‏ى حكومت عدل جهانى است و مسلماً، اين امر عظيم. بدون برطرف كردن خارها و سنگ‏هاى سر راه آن حضرت، ميّسر و محقق نمى‏شود.

از طرفى، تاريخ گواه است كه پيامبر اكرم (صلى‏اللّه‏وعليه‏وآله‏سلم) و امامان طاهر (عليهم‏السلام) سعى داشته‏اند، امور را به طور عادى و در مسير طبيعى انجام دهند، لذا مى‏بيينم، دندان‏هاى پيشين حضرت رسول اكرم (صلى‏اللّه‏وعليه‏وآله‏سلم) در جنگ مى‏شكند و زخم‏هايى در جنگ احد و...(6) بر ايشان وارد مى‏شود و اميرالمومنين (عليه‏السّلام) نيز در جنگ احد. نود زخم بر مى‏دارد و...(7)

البته آن حضرت و عترت طاهراش، مخصوصاً، حضرت بقيه اللّه الاعظم (عجّل‏اللّه‏تعالى‏فرجه‏الشريف) قدرت بر انجام دادن تصرّفات تكوينى را دارند و همواره معجزات و امدادهاى غيبى و الهى، به آن حضرات و نيز مؤمنان مخلص و ايثارگر و حتّى مستضعفان بوده و خواهد بود. امام صادق (عليه‏السلام) مى‏فرمايد: ((خداوند، حضرت قائم (عجّل‏اللّه‏تعالى‏فرجه‏الشريف) را به سه لشكر يارى مى‏دهد: فرشتگان؛ مؤمنان؛ رعب (ترس انداختن در دل دشمن)"(8)

نيز حضرت (عليه‏السلام) مى‏فريايد: ((... خداوند، حضرت مهدى (عجّل‏اللّه‏تعالى‏فرجه‏الشريف) را با فرشتگان و جنّ و شيعيان مخلص، يارى مى‏كند

.))(9)

به هر حال، لزومى ندارد كه ادعا كنيم امام زمان (عجّل‏اللّه‏تعالى‏فرجه‏الشريف) تمام كارهايشان را از طريق غيرعادى و به صورت اعجاز انجام مى‏دهد و بنابراين، هيچ خونى ريخته نخواهد شد.

انديشه‏ى افراطى در كشتار به هنگام ظهور

در احاديثى كه از طريق عامّه رسيده است، خون‏ريزى‏هاى خيلى زياد و وحشت‏ناك ذكر شده است. اينك، به نقد بررسى يكى از آن‏ها مى‏پردازيم.

يوسف بن يحيى مقّدسى شافعى در كتاب عقدالدرر روايت مرسله‏اى را از اميرالمؤمنين (عليه‏السلام) درباره‏ى حوادث رم(روميه)(10) نقل مى‏كند و مى‏گويد:... فَيُكَبِّرُ الْمُسْلِمُونَ ثَلاثَ تَكبيراتٍ، فَتَكونُ كَالرَّملةِ عَلى نشزٍ، فَيَدْخُلُونُهَا، فَيَقتُلُونَ بِها خَمْسَمِئَةِ ألفِ مُقاتِلٍ، و يَقْتَسِمُونَ الأموالَ، حتّى‏ يَكُونَ النَّاسِ فى‏ الْفَي‏ءِ شَيئاً واحِداً، لِكُلِّ إِنسانٍ مِنْهُم مِئَةُ ألفِ دينارٍ، وَ مِئَةُ رَأسٍ، ما بَيْنَ جارِيَةٍ وَغُلامٍ)).(11)

پس مسلمانان، سه تكبير مى‏گويند و مانند ريگ و شن‏هاى روانى كه از بلندى‏ها فرو مى‏ريزند، داخل [روم ]مى‏شوند و در آن‏جا، پانصد هزار جنگجو را مى‏كشند و غنائم و اموال را به طور مساوى تقسيم مى‏كنند، و به هر يك از آنان، صد هزار دينار و صد كنيز و يا غلام مى‏رسد...

اين روايت. مرسل است و مشكل سندى دارد و از نظر محتوا نيز قابل اعتماد نيست. پيدا است كه جاعلان اين گونه احاديث، در خدمت حكومت‏هاى جائر بوده‏اند و به جهت توجيه پاره‏اى جنگ‏هاى پس از پيامبر اكرم (صلى‏اللّه‏وعليه‏وآله‏سلم) و قتل‏عام‏ها و كشتارهاى وسيعى كه در آن صورت گرفت، اين چنين مجعولاتى را وارد كتاب‏هاى روايى كرده‏اند. مانند روايتى كه به امام على (عليه‏السّلام) نسبت داده‏اند كه آن حضرت فرمود:... فيقتل من الروم حتى يتغيّرَ ماءُ الفرات بالدم.(12) يعنى آنقدر از روميان را به قبل مى‏رساند كه آب فرات به خون تغيير مى‏كند!

ابن كثير، در بارهى جنگ قادسيه مى‏گويد:

انهزم الفرس ولحقهم المسلمون... فقتل المسلمون بكمالهم و كانوار ثلاثين الفأ. وقتل فى المعركة عشرة الاف و قتلوا قبل ذالك قريباً من ذالك(13)؛ لشكر ايرانيان، منهزم شد و فرار كردند. مسلمانان، به تعقيب آنان پرداخته و تمامى فرارايان را كه سى‏هزار نفر بودند، به قتل رساندند. در جنگ سيزده هزار نفر آنان را گشته بودند. همين عدد را نيز قبل از آن گشته بودند...

وقتى به كتاب‏هاى تاريخى كه در آن‏ها فتوحات را نوشته‏اند، مانند البدء و التاريخ و النهايه و... مراجعه مى‏كنيم. مى‏بيينم كه، فرماندهان و زيردستان‏شان، جنايات زيادى را مرتكب شده‏اند.

رواياتى كه مى‏گويد، از هر نه نفر هفت نفر و يا از هر هفت نفر، پنج نفر و يا دو ثلث مردم كشته مى‏شوند، به جنگ‏هاى قبل از ظهور، نظر دارند و نه زمان ظهور.

از طرفى، اختلاف در تعداد مقتولان نيز علّت‏هاى گوناگونى مى‏تواند داشته باشد كه از جمله‏ى آن‏ها، ممكن است تفاوت مناطق و محورهاى درگيرى و يا مراحل مختلف جنگ باشد.

با توجّه به احاديث زير و امعان نظر در دلالت آن‏ها، به اين واقعيت پى مى‏بريم كه جهان، اندكى پيش از ظهور، دچار جنگ‏هاى خونين خواهد بود.

حديث 1- عن أبي بصير ومحمّد بن مسلم، قالا: سمعنا أبا عبداللَّه (عليه‏السلام) يقول: ((لا يَكونُ هذا الأمرُ حتَّى يَذهَبَ ثُلثُ النّاسِ.))، فَقيلَ لَهُ: ((إذا ذَهَبَ ثُلثُ النَّاسِ فَما يَبقى‏؟)) فقال، (عليه‏السّلام): ((أما تَرضَوْنَ أنْ تَكونُوا الثُّلثَ الْباقي؟(14)))؛ ابوبصير و محمّد بن سلم گويند: از امام صادق (عليه‏السلام) شنيديم كه مى‏فرمود: ((اين امر واقع نمى‏شود تا اين كه دو سوم مردم از بين بروند.)). پس به حضرت‏اش عرض شد: ((اگر دوسوم مردم از بين بروند. چه كسى باقى مى‏ماند؟)). پس فرمود: ((آيا راضى و خرسند نمى‏شويد كه از يك سوم باقيمانده باشيد؟)).

حديث 2-... عن زرارةٍ، قال: قلت لأبي عبدالله (عليه‏السلام): ((النِّداءُ حقٌّ؟)). قال: إي؛ وَاللّهِ حَتَّى يَسْمَعُهُ كلّ قَوْمٍ بِلِسانهم.)). وقال، عليه السّلامُ: ((لا يَكُونَ هذَا الأمرُ حَتَّى يَذْهَبَ تِسْعَةُ أعشارِ النَّاسِ.))(15)؛ زراره گويد: به امام صادق (عليه‏السلام) عرض كردم: ((ايا نداى آسمانى حقيقت دارد؟)). فرمود: ((بلى؛ به خدا قسم! چنان است كه هر قومى با زبان خودشان، آن را مى‏شنوند.)) آن حضرت فرمود: ((اين امر محقّق نمى‏شود تا اين كه نُه دهم مردم از ميان بروند.)).

حديث 3-... عن سليمان بن خالد، قال: سمعتُ أَبا عَبدِاللّهِ (عليه‏السلام) يَقُولَ: ((قُدَّامُ القائِمِ مَوْتَتانِ: مَوْتٌ أَحْمَر وَ مَوْتٌ أبْيَضُ، حَتَّى يَذْهَبَ مِنْ كُلِّ سَبْعَةٍ خَمْسَةٌ. اَلْمَوْتُ الأحْمَرُ، السّيف؛ والمَوْتُ الأَبْيَضُ، الطاعُونُ.))(16)؛...سليمان بن خالد گويد: از امام صادق (عليه‏السلام) شنيدم كه مى‏فرمود: ((قبل از قيام قائم (عجّل‏اللّه‏تعالى‏فرج‏الشريف)، دو نوع مرگ و مير رخ مى‏دهد: مرگ سرخ و مرگ سپيد. تا اين كه از هر هفت نفر، پنج نفرشان از بين بروند. مرگ سرخ با شمشير، مرگ سفيد، با طاعون است.))

با ملاحظه‏ى اين احاديث و احاديث ديگر، معلوم و مبرهن مى‏شود كه حجم وسيعى از مرگ و ميرها و خون ريزى‏ها، مربوط به دوران پيش از قيام امام عصر، (عليه‏السّلام)، و قبل از نداى آسمانى است. بنا به روايت يونس بن رِباط كه مى‏گويد:

سَمِعْتُ أبا عبداللّه (عليه‏السّلام) يقول: ((اِنَّ أهلَ الحَقِّ لَمْ يَزالوا مُنذُ كانُوا في شِدَّةٍ. أما إِنَّ ذاكَ إلى‏ مُدَّةٍ قَريبَةٍ وَعافِيَةٍ طويلَةٍ(17)؛

از اباعبدالله (عليه‏السّلام) شنيدم كه مى‏فرمود: ((همانا، اهل حقّ، از هنگامى كه در شدّت و سختى بوده‏اند، پيوسته در آن حال خواهند بود (سختى با آنان همراه است). و همانا بدانيد كه پايان آن سختى‏ها، نزديك و عافيت‏اش طولانى است.)).

بالاخره درنوميدى بسى اميد است پايان شب سيه سپيد است كه اِنَّ مَعَ العُسرِ يُسراً فانَّ مع العُسر يسرا.

خلاصه اين كه يك دسته از روايات در مورد خون‏ريزى‏ها، مربوط به دوران قبل از ظهور است و يك دسته از خبار، از مجهولات و از اسرائيليات است كه با هدف و انگيزه‏هاى مختلفى. مانند خدشه‏دار كردن چهره نهضت جهانى و حكومت حضرت مهدى.. و يا توجيه گشتارها در فتوحات و...، وارد كتابهاى روايى شده است.

نيز يك‏سرى از آنها، مرسله و مرفوعه است و مشكل سندى دارد، مرفوعه‏ى فضل بن شاذان از امام صادق (عليه‏السلام) از اين قبيل است:

يقتُلُ القائِمُ (عليه‏السلام) حَتَّى يَبلُغَ السُّوقَ، قالَ: فيقولُ لَهُ رجلٌ مِنْ وُلد أبيهِ: ((إنَّكَ لَتَجْفِلُ النَّاسَ إجفالَ النَّعَم! فَبِعَهدٍ مِن رسولِ اللّهِ (صلى‏الله‏وعليه‏واله‏وسلم) أو بِماذا؟)) قالَ: ((وَلَيسَ في النَّاسِ رَجُلٌ أَشدُّ بَأساً.)). فَيَقُومُ إليهِ رجُلٌ مِنَ المَوالي فَيَقوُلٌ لَهُ: ((لَتَسْكُتَنُّ أَوْلَأَضْرِبَنَّ عُنُقَكَ.)). فَعِنْدَ ذالكَ يُخرِجُ القائمُ (عليه‏السلام) عَهْداً مِن رَسُولِ اللّهِ (صلى‏الله‏وعليه‏واله‏وسلم)(18)؛ حضرت قائم (عجّل‏اللّه‏تعالى‏فرج‏الشريف) آن قدر از انسان‏ها مى‏كشد تا ساق پا را خون فرا مى‏گيرد. شخصى از فرزندان پدرش(19) به حضرت اعتراض شديد مى‏كند و يم گويد: ((مردم را از خود دور مى‏كنى، هم چنان كه گلّه و گوسفندان را رم مى‏دهند! آيا اين روش، طبق دستور رسول خدا، است؟ به چه دليلى اين چنين رفتار مى‏كنى؟)). يكى از ياران حضرت، از جاى برمى خيزد و مى‏گويد: ((سكوت مى‏كنى يا گردان‏ات را بزنم؟)). حضرت، عهد و پيمانى را كه از رسول خدا (صلى‏الله‏وعليه‏واله‏وسلم)، همراه دارد، بيرون مى‏آورد و ارائه مى‏كند.

البته، همچنان كه در ابتدا و حديث ذكر شد، اين حديث، مرفوعه است و مشكل سندى دارد و از طرفى محتوا و دلالت‏اش، ناقص و باتمام است؛ زيرا، سوق، هم ساق پا را گفته‏اند و هم ممكن است نام شهر يا محلى باشد، محلّى همانند سوق الأهواز، (نام اهواز فعلي) سوق حَكَمَة (نام يكى از مناطق اطراف كوفه)، سوق اسد (در اطرف كوفه)، سوق الثلاثاء (منطقه‏اى در بغداد قبل از ساخته شدن شهر)(20)،... بنابراين نمى‏توانيم بگوئيم، ((حتّى يبلغ السوق)) به معناى رسيدن خون به ساق پا است، خصوصاً، با توجه به اينكه در حديث مذكور، صبحت از خون به ميان نيامده است، بلكه چنين به نظر مى‏رسد كه ((سوق))، به معناى ((رسيدن به محل و مكانى)) باشد.

البته، ما، طبق روايات صحيح، جنگ و خون‏ريزى‏ها، اعدام‏ها و انتقام از ظالمان را در عصر ظهور مى‏پذيريم، لكن نه به اين اندازه‏ها ((رواياتى از اهل بيت (عليهم‏السلام) موجود است كه تعداد قتل‏ها و مشخّصات فردى و گروهى مقتولان، در آن‏ها مشخّص شده است. و در ذيل بعد از نگرش به شيوه‏ى رفتار حضرت مهدى(عج) با دشمنان و معاندين به معرفى آنان مى‏پردازيم.

شيوه‏ى رفتار امام (عليه‏السّلام) با دشمنان‏

ستمگران و زورمداران و زراندوزان، در همه‏ى نقاط عالم، بر ملّت‏هاى مظلوم و مستضعف سيطره داشته‏اند و دارند و فرهنگ سازى كرده‏اند. در اين ميان، جامعه‏ى اسلامى، خسارت‏هاى بيشمارى را متحمّل شده، به طورى كه دشمنان اسلام، از آغاز رسالت نبىّ مكرّم اسلام، (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم)، همواره، در ايذاء و اذيّت آن حضرت و پيروانش بوده‏اند. بالاخره آن حضرت پس از تحمّل مشقت‏هاى فراوان توانست مسلمانان را از تاريكى‏ها به سوى روشنايى راهنمايى و سوق دهد. و حكومت اسلامى را بر قرار نمايد. مع الاسف طولى نكشيد كه در هنگامه‏ى رحلت و بعد از آن، به گفته‏ى امام غزالى رياست طلبان و منافقان با حيله‏هاى مختلف و فريب دادن مسلمانان، صاحب غدير را كه منصوب از طرف خداوند حكيم بود و همگى به ولايت‏اش تبريك و بخٍ، بخٍ يا على گفته بودند، كنار گذاشته و بر اريكه‏ى قدرت و سياست سوار شدند و نطفه‏ى فاجعه و جنايات هولناك در جامعه‏ى اسلامى كاشته شد منعقد گرديد. مولاى متقيان، اميرمؤمنان، منصوب خدا، برادر رسول خدا (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) اولين مسلمان در ميان مردان، فاتح خيبر و جانشين بى واسطه‏ى رسول خدا (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) را با آن همه مناقب خانه نشين كرد و يگانه دختر جوان ريحانه‏ى آن حضرت، در اندك زمانى پس از رحلت پدر بزرگوارش، نه تنها از طرف منافقان و رياست طلبان، مورد ضرب و شتم قرار مى‏گيرد، بلكه به طور وحشيانه‏اى بين ديوار و در فشار داده شده و محسن‏اش سقط مى‏شود و در نهايت پس از 75 روز بعد از رحلت پدر، دنيا را با دلى آزرده و جراحاتى بسيار وداع مى‏كند. پس از آن حرمت شكنى دردناك، فاجعه‏ها وحشتناك و وحشتناك‏تر مى‏شود و اهل بيت (عليهم‏السّلام) و پيروانشان در روزگار ستم و فشار به سر برده و يكى پس از ديگرى مظلومانه به شهادت نائل مى‏گردند و در روز عاشورا فاجعه به اوج رسيده و اهل بيت پيامبر اكرم (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) و شيعيان مخلص‏شان از طفل شيرخوار تا پير هفتاد سال مورد هجوم واقع مى‏شوند به طورى كه روح و عواطف انسانى با شنيدن آن همه وحشيگرى‏ها جريحه دار مى‏گردد. اين ستمگرى‏ها ادامه دارد تا قيام قائم آل محمد(عج) و هر روز با رنگ‏هاى مختلفى جلوه‏گرى نموده و فاجعه‏اى وحشتناك رخ مى‏دهد. و ظلم و فساد در عالم فراگير مى‏گردد.

يقيناً، پيش از ظهور و مقارن با آن، بر دنيا، ستمگران خون‏ريزى حاكم‏اند كه از هيچ جنايتى فرو نمى‏گذارند. حال، امامى كه قيام مى‏كند، در برابر اين همه كج‏روى‏ها و بيدادگيرى‏ها، چه گونه برخورد كند،تا جهان را پر از عدل و داد سازد؟ بى ترديد، گروه‏هاى معاندى كه دست‏شان به خون بشريّت آلوده گرديده است و حق مردم را غصب كرده‏اند و يا پست و مقامشان به خطر افتاده، در مقابل حركت اصلاح‏گرانه و نهضت امام، ايستادگى مى‏كنند. بنابراين، امامى كه قيام مى‏كند و مأموريّت تشكيل حكومت جهانى اسلام را دارد، بايد براى برطرف كردن موانع نقشه و برنامه داشته باشد. در اين جا، مرورى به اين برنامه‏ها خواهيم داشت.

تربيّت سپاهيان و تدارك مقدّمات جنگ‏

امام عصر (عجّل‏اللّه‏تعالى‏فرج‏الشريف) براى انتقام و خون‏خواهى از دشمنان اسلام و به ثمر رساندن انقلاب جهانى و اجراى حدود الهى و برقرارى حكومت عدل جهانى، ناگزير از جنگ خواهد بود و در مقابل‏اش، دشمنان دندان مسلح و كج‏انديشان دينانگر، با در دست داشتن امكانات گسترده و چرخه‏هاى اقتصادى جهان برخوردارى از فن‏آورى پيشرفته و سازماندهى ارتش‏هاى قدرت‏مند، پرچم مخالفت بر مى‏دارند و مانع مسير اصلاح‏گرانه‏ى امام مى‏شوند. لذا قبل از قيام، جنگاوران دريا دل و دست‏يارانى توان‏مند و كارآمد، به هدايت خاص و عام آن حضرت، تربيّت مى‏شوند و تعداد آنان، در بعضى از روايات، سيصد و سيزده نفر و در برخى، ده هزار نفر و در تعدادى از آن‏ها، صدهزار نفر و... ذكر شده است.

تجهيزات جنگى و وسيله‏ى دفاعى‏

تجهيزات آنان، طبق روايتى از امام صادق (عليه‏السلام)، شمشيرهايى از آهن امّا نه اين آهن شناخته شده است (لهم سيوف من حديد غير هذا الحديد) كه اگر يكى از آنان، با شمشير خود، بر كوهى ضربه زند، آن را دو نيم مى‏كند... ))(21). وسيله‏ى دفاعى آنان، طبق روايتى از امام صادق (عليه‏السلام) به گونه‏اى است كه ((اسلحه‏ى دشمن هرگز، بر آنان كارگر نيست.))(22)

قاطعيّت امام در رويارويى با دشمنان‏

امام على (عليه‏السلام) مى‏فرمايد: ((لايُقيمُ أَمَر اللَّهِ سُبحانَهُ إلاَّ مَنْ لايُصانِعُ، وَلايُضارِعُ، وَلايَتَّبِعُ الْمَطامِعَ(23)))؛ فرمان خداوند سبحان را برپا ندارد، مگر كسى كه در اجراى دستور الهى، مدارا نكند و سازشكار نباشد و پيرو طمع‏ها و آرزوها نگردد.)).

حضرت مهدى (عجّل‏اللّه‏تعالى‏فرج‏الشريف) نيز قيام به اقامه‏ى حدود و فرمان الهى مى‏كند و در برخورد با دشمنان از يك نوع مجازات استفاده نمى‏كند، بلكه نسبت به جرم اشخاص و گروه‏ها مجازات متناسب با آن را اجرا مى‏كند و برخى از آنان را در جنگ نابود مى‏سازد و حتّى فراريان و زخميان آنان را نيز تعقيب مى‏كند و گروهى را اعدام گروهى را تبعيد و دست برخى را قطع مى‏كند و... به فرمايش امام باقر (عليه‏السلام): ((... يَقُومُ القائِمُ... وَ لا تَأخُذُهُ فِى اللَّهِ لَومَةُ لائِمٍ...(24))) قائم، قيام مى‏كند... و در اجراى احكام الهى، از ملامت هيچ ملامت كننده‏اى بيم نمى‏كند.

بنابراين، به آن حضرت، ((نقمت و عذاب كننده‏ى مجرمان و دشمنان)) لقب داده‏اند. از امام صادق (عليه‏السلام) نقل شده كه فرمود: ((إذا تَمَنَّى أَحَدُكُمْ اَلْقائِمَ فَلْيَتَمَنَّهُ فِي عافِيَةٍ؛ فإنَّ اللّهَ بَعَثَ مُحَمَّداً، صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ، رَحمَةً وَيَبْعَثُ القائِمَ نِقْمَةً(25)؛ هنگامى كه يكى از شما، ظهور قائم را آرزو و تمنّا بكند (كه در ركاب‏اش باشد)، پس بايد آرزو كند كه در عافيت و تندرستى باشد؛ زيرا، خداوند، حضرت محمد (عليه‏السلام) را (براى خلائق) رحمت فرستاد و حضرت قائم (عجّل‏اللّه‏تعالى‏فرج‏الشريف) را عذاب و نقمت مى‏فرستد.)).

امام صادق (عليه‏السلام)، دليل ملقّب شدن حضرت مهدى (عجّل‏اللّه‏تعالى‏فرج‏الشريف) به لقب ((نقمت)) را چنين بيان مى‏دارد:

... فَنِتَمُّ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ حتَّى لايَبقى‏ أحدٌ عَلَى الْأرْضِ لَمْ يَبْلُغ إلَيهِ الدينُ وَالعِلمُ، ثُمَّ يَظْهَرُ القائِمُ (عليه‏السلام) وَ يَسيرُ (وَيَصيرُ) سَبَباً لِنِقْمَةِ اللَّهِ وَسَخطِهِ عَلَى العِبادِ؛ لِأنَّ اللَّهَ لايَنْتَقِمُ مِنَ العِبادِ إلاّ بَعدَ إنكارِهِمْ حُجَّةً؛(26)

پس ما، بر خلق خدا، اتمام محبّت مى‏كنيم تا اين كه همگان، نسبت به دين، شناخت پيدا كنند بر روى زمين، كسى باقى نماند كه دين به او ابلاغ نشده باشد. سپس (در آن هنگام) حضرت قائم (عليه‏السلام)، ظهور مى‏كند و سبب نقمت خدا و خشم و غضب او بر بندگان مى‏گردد؛ زيرا، خداوند، از بندگان‏اش انتقام نمى‏گيرد، مگر بعد از آن كه حجت‏اش را انكار كنند.

سپس معلوم مى‏شود آنانكه مورد غضب امام عصر (عليه‏السلام) قرار مى‏گيرند، همان كسانى هستند كه حجّت بر آنان تمام شده است، ولى آنان حجّت خدا را نمى‏پيذيرند و سخت انكار مى‏كنند.

محمّدبن مسلم، ضمن حديثى از امام باقر (عليه‏السلام) نقل مى‏كند كه آن حضرت مى‏فرمايد: ((... أَمَّا شَبَهُهُ مِنْ جَدِّهِ المُصْطَفى‏ (صلى‏الله‏وعليه‏واله‏وسلم) فَخُرُ وجهُ بِالسَّيْفِ وَقَتْلُهُ أعداءَ رَسوُلِهِ (صلى‏الله‏وعليه‏واله‏وسلم) والجَبَّارينَ وَالطّواغيِتَ، وَأَنَّهُ يُنْصَرُ بِالسَّيْفِ والرُّعْبِ وَأنَّهُ لا تُرَدُّ لَهُ رايَةٌ...(27)؛ امّا شباهت او به جدش محمّد مصطفى (صلى‏الله‏وعليه‏واله‏وسلم) خروج او با شمشير است و اين كه او، دشمنان خدا و رسول‏اش و جباران و طاغوت‏ها را خواهد گشت و او با شمشير و رعب يارى مى‏شود و هيچ پرچمى از او باز نگردد.)).

جنگ و كشتار

در هر مقطعى از زمان يا مكان، نوع رفتار و برخوردها با مخالفان و دشمنان متفاوت است. مثلاً، در زمان پيامبر اكرم (صلى‏الله‏وعليه‏واله‏وسلم) رحمت و ترويج دين بود، و در زمان امام على (عليه‏السلام) رحمت و منّت گذارى بر مخالفان، و... حال بايد ديد كه در هنگام ظهور، رفتار امام زمان (عليه‏السلام) با دشمنان چه گونه خواهد بود. براى پاسخ به اين سؤال نگاهى به روايات مى‏اندازيم.

حديث 1-... عن زرارة، عن أبي جعفر (عليه‏السلام) قال: قُلتُ له... فقال: ((إسْمُهُ إسْمي)). قلتُ: ((أَيسَيرُ بِسيرةِ مُحَمَّدٍ (صلى‏الله‏وعليه‏واله‏وسلم)؟)). قال: ((هَيْهاتَ! هَيْهاتَ! يا زرارة! ما يَسيرُ بِسيرَتِهِ!)). قُلْتُ: ((جُعِلْتُ فِداكَ لِمَ؟)). قال: ((إنَّ رَسولَ اللّهِ (صلى‏الله‏وعليه‏واله‏وسلم) سار في أُمَّتِهِ بِالْمَنِّ، كانَ يَتَأَلَّفُ النَّاسَ، وَالقائِمُ يَسيرُ بِالقَتْلِ. بِذاكَ أُمِرَ فِى الْكِتابِ الَّذي‏ مَعَهُ أَن يَسير بِالقَتلِ وَلايَسْتَتيبُ أحداً. وَيْلٌ لِمَنْ ناواهُ!))(28)؛

زراره از امام باقر (عليه‏السلام) روايت كرده كه... فرمود: ((اسم او، اسم من است)). پس عرض كردم: ((آيا به سيره و روش حضرت محمد (صلى‏الله‏وعليه‏واله‏وسلم) رفتار مى‏كند؟)). فرمود: ((هرگز! هرگز! اى زراره! به سيره‏ى او رفتار نمى‏كند!)) گفتم: ((فدايت گردم! براى چه؟)). فرمود: ((همانا رسول خدا (صلى‏الله‏وعليه‏واله‏وسلم) با ملايمت و نرمى و مهربانى رفتار مى‏كرد [تا دل‏ها را به دست آورد و مردم با آن حضرت اُلفت گيرند.]، ولى حضرت قائم (عجّل‏اللّه‏تعالى‏فرج‏الشريف) سياست قتل را در پيش مى‏گيرد و طبق دستورى كه دارد، رفتار مى‏كند و توبه‏ى كسى را نمى‏پذيرد. پس واى بر كسى كه با او دشمنى كند!)).

حديث 2-... عن أبي بكر الحضرمي، قال: سَمِعْتُ أباعبدِاللّهِ (عليه‏السلام) يقول: ((لِسيرَةِ عليِّ بنِ أبي طالِبٍ، عليه‏السّلام، فِي أَهلِ الْبَصْرَةِ كانَتْ خَيْراً لِشيعَتِهِ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ. إنَّهُ عَلِمَ أَنَّ لِلْقَوْمِ دَوْلَةً، فَلَوْ سَباهُم لَسُبِيَتْ شِيعَتُهُ)). قال: قُلتُ: ((فَأَخْبِرْني عَنِ الْقائِمِ. أَيَسيرُ بِسيرَتِهِ؟)). قال: ((لا؛ لِأَنَّ عَلِيّاً (عليه‏السلام) سارَ فيهِمْ بِالْمَنِّ لِما عَلِمَ مِنْ دَوْلَتِهِم، وَإنَّ الْقائِمَ (عليه‏السلام) يَسيرُ فيهِم بِخِلافِ تِلْكَ السِّيرَةَ لِأنَّهُ لا دَوْلَةَ لَهُم)).(29)؛

از ابوبكر حضرمى نقل مى‏كند كه گفت: از امام صادق (عليه‏السلام) شنيدم كه مى‏فرمود: ((روش على بن ابى‏طالب (عليه‏السلام) در ميان اهل بصره، براى شيعيان‏اش، از آن چه خورشيد بر آن مى‏تابد، بهتر بود؛ زيرا، او مى‏دانست كه اين قوم را دولتى در پيش است. اگر آنان را اسير كرده بود، همنا شيعيان‏اش نيز اسير مى‏شدند.)). عرض كردم: ((مرا از حضرت قائم (عجّل‏اللّه‏تعالى‏فرج‏الشريف) مُطّلع بفرما كه آيا ايشان نيز با اهل بصره همانند روش او رفتار مى‏كند؟)) فرمود: ((نه؛ زيرا، حضرت على (عليه‏السلام) مى‏دانست كه حكومت‏هاى بعد از او، به دست دشمنان است، لذا با آنان به ملاطفت و چشم‏پوشى رفتار مى‏كرد، ولى حضرت قائم، چون پس از خود، دولتى براى آنان نمى‏بيند، برخلاف سيره‏ى حضرت على (عليه‏السلام)، رفتار مى‏كند.)).

البته اين حديث، از نظر سند، مورد اشكال است(30) چون، اسماعيل بن مَرّار، مجهول است. مرحوم اردبيلى در مجمع الفائده و مرحوم عاملى در مدارك الاحكام و مرحوم مجلسى به مجهول بودن او تصريح كرده‏اند.(31)

حديث 3- ... عن يحيى بن العلاء الرازى، قال: سمعت ابا عبداللَّه (عليه‏السلام) يقول: ((ينتج الله تعالى في هذه الأمّة رجلاً منّي و أنا مِنهُ، يسوق اللّهُ تعالى به بركاتِ السماوات والارض، فَتَنْزِلُ السّماء قطرها، و تخرج الارض بذرها، وتأمَنُ وحوشها و سباعُها ويملأ الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً، ويقتل حتّى يقول الجاهل لوكان هذا من ذرّيّة محمّد صلّى الله عليه و اله، لَرَحِمَ.))؛

يحيى به علا رازى گويد: از ابا عبدالله (عليه‏السلام) شنيدم كه مى‏فرمود: ((خداوند متعال در ميان اين امّت بيرون آورد مردى را كه از من است و من از او هستم. خداوند تعالى به بسبب او، بركات آسمان‏ها و زمين را به خلائق عطا فرمايد. پس آسمان، باران‏اش را فرود آورد و زمين بذرهايش را مى‏روياند، و حيوانات وحشى و درنده در امان مى‏شوند، و زمين را پر از عدل و داد مى‏كند، هم چنان كه پر از ظلم و ستم شده باشد، و به حدّى از بيدادگران و دشمنان را مى‏كشد كه جاهلان مى‏گويند: "اگر اين مرد از زريّه‏ى محمّد مى‏بود، ترحّم مى‏كرد".)).

نكته‏ى قابل توجه اين كه در اين روايت، اقامه‏ى قسط و عدل و گسترده شده امنيّت و مشمول بركات را با از ميان رفتن جور و برطرف شدن جائران و قتل آنان مرتبط دانسته، و اعتراض به قتل را از ناحيه‏ى جاهلان و عدم آگاهى آنان به اُمور و واقعيّات مى‏داند.

البته، اين روايت، از نظر سند نيز مورد اشكال است؛ زيرا، در سند آن، احمد بن عثمان الآدمى است كه مجهول است.(32)

مدّت جنگ‏ها

حديث 1- حدّثنا أبو هارون...، عن زر بن حبيش، سَمِعَ علياً (رضى‏الله‏عنه) يقول: ((يُفَرِّجُ اللهُ الفِتَنَ بِرَجُلٍ مِنّا، يَسوُمُهُم خَسفاً، لايُعْطيهِم إلَّا السيفُ، يَضَعُ السيفَ عَلى عاتِقِةِ ثَمانِيَةَ أَشْهُرٍ هَرْجاً، حَتَّى يَقولُوا. "وَاللهِ ما هذا مِنْ وُلْدِ فاطِمَةَ لَوْ كان مِنْ وُلْدِها لَرَحِمنا"...(33))).

از زر بن حبيش نقل شده كه ايشان از على (عليه‏السلام) شنيد كه مى‏گويد: ((خدا، به سبب مردى از ما، فتنه‏ها و آشوب‏ها را برطرف مى‏سازد و آنان (فتنه‏گران) را خوار و ذليل مى‏كند، و به آنان جز شمشير چيزى نمى‏دهد (آشوبگران را مى‏كشد) و شمشير بر دوش نهاده و هشت ماه به شدت مبارزه مى‏كند تا اين كه مى‏گويند: "به خدا قسم! اين، از فرزندان فاطمه نيست! اگر از فرزندان فاطمه نيست! اگر فرزندان فاطمه بود به ما رحم مى‏كرد!")).

حديث 2-... عَن عيسى‏ بنِ الخَشَّابِ، قالَ: قُلتُ لِلْحُسَيْنِ بن على (عليهماالسلام): ((أنتَ صاحِبُ هذا الأَمرِ؟)). قال: ((لا؛ وَلكِن صاحِبُ الأمْرِ الطريد الشريد المَوتُورُ بأبيه، الْمَكْنِّى بِعَمِّهِ يَضَعُ سَيفَهُ على عاتِقِهِ ثمانِيَةَ أشْهُرٍ.))(34)؛

... از عيسى بن خشاب نقل شده كه به امام حسين بن على (عليهماالسلام) عرض كردم: ((آيا شما صاحب اين امر هستيد؟)). فرمود: ((نه؛ ولكن صاحب الامر، رانده شده، دور افتاده، خون خواه پدرش و داراى كنيه‏ى عمويش(35) است. شمشيرش را هشت ماه بر دوش خود مى‏نهد.)).

حديث 3-... عَنْ أبي‏ بَصيرٍ، قال: سَمِعْتُ أبا جَعْفَرٍ الباقر (عليه‏السلام)، يقول: ((... وَيَضَعُ السَّيفَ عَلى عاثِقةِ ثَمانيَةَ أشْهُرٍ هَرْجاً هَرْجاً، حَتَّى يَرْضَى اللهُ.)). قُلْتُ: ((فَكَيْفَ يَعْلَمُ رضَا اللهِ؟)). قال: ((يَلَقَى اللهُ في‏ قَلبِهِ الرَّحْمَةَ...)).(36)

... از ابوبصير نقل شده كه گفت: شنيدم امام باقر (عليه‏السلام) مى‏فرمود: ((... شمشير را هشت ماه بر دوش خود مى‏نهد و به شدّت مبارزه مى‏كند؛ تا اين كه خداوند راضى شود.)). عرض كردم: ((چه گونه رضايت خدا را مى‏داند (از رضايت خدا آگاه مى‏شود)؟)). فرمود: ((خداوند، به دل ايشان رحمت مى‏اندازد...)).

ابن الاثير مى‏گويد: ((الهرج: قتال و اختلاط.))(37).

شايد مراد، اين باشد كه مدّت عمليّات تهاجمى لشريان حضرت قائم (عجّل‏اللّه‏تعالى‏فرج‏الشريف) كه منجر به تضعيف و شكسته شدن شوكت ظالمان و متلاشى شدن آنان مى‏شود. هشت ماه به طول مى‏انجامد و پس از آن، آنان، به عمليّات ايذائى و موضعى و مقطعى روى مى‏آورند كه در فاصله‏هاى زمانى بعد، با آنان مقابله، و براى هميشه ريشه كن مى‏شوند.

از نظر سند هر سه روايت كه در آن هرج و مرج ذكر شد، ضعيف است؛ و چون عمر بن قيش و عيسى بن الخشاب، در سند روايت اول و دوم، مجهول‏اند و در سند روايت سوم، ابن ابى حمزه است كه آن هم مورد بحث و تضعيف قرار گرفته است.

قاطعيّت امام در برخورد با اشخاص و گروه‏هاى مختلف‏

ائمه‏ى طاهر، (عليهم‏السّلام)، مهربان بودند و همه، منشأ رحمت و بركات‏اند. امام رضا، (عليه‏السّلام)، مى‏فرمايد: ((الإمام، الأنيسُ الرَّفيقُ، والِدُ الشّفيقُ، وَالأَخُ الشَّقيقُ والأمُّ البَرَّةُ بالوَلدِ الصَّغيرِ و مَفزَعُ العِبادِ في الدّاهِيَةِ النّادِ...؛(38) امام، همدمى رفيق، پدرى دل سوز، برادرى برابر، مانند دو نيمه‏ى خرما كه به هم متصل باشند، مادر مهربانى نسبت به فرزند خردسال‏اش، پناه امّت در گرفتارى‏هاى هول ناك است.)).

نيز ابوربيع شامى گويد: به امام صادق، (عليه‏السّلام)، عرض كردم: ((حديثى از عمر بن اسحاق به من رسيده است.)). فرمود: ((عرضه بدار.)). گفتم: ((عمرو، پيش اميرالمؤمنين (عليه‏السّلام) رفت و آن حضرت در چهره‏ى او زردى مشاهده كرد. حضرت فرمود: "اين زردى چيست؟" گفت: "به مرضى مبتلا بودم." پس حضرت على، (عليه‏السّلام)، به ايشان فرمود: إنّا لَنَفرح لِفَرحِكُم وَنحزُنُ لِحُزنِكُم ونَمرُضُ لِمَرَضِكُم وَنَدعُوا لَكُم فتَدعُونَ فَنُؤمِّن... فقال أبوعبدالله، (عليه‏السّلام): ((صَدَقَ عَمْروٌ.))؛(39)

همانا، ما، در شادى شما شاديم و در غم و اندوه شما، اندوه ناك و در مريضى شما، مريض مى‏شويم و براى شما دعا مى‏كنيم. پس شما دعا كنيد و ما آمين مى‏گوييم... . پس امام صادق، (عليه‏السّلام)، فرمود: ((عمرو، راست گفت.)).

نظير اين جريان را رميله از اميرالمؤمنين (عليه‏السّلام) نقل مى‏كند.(40)

نيز امام عصر(عج) در توقيعى به شيخ مفيد(ره) مى‏فرمايد: ((... إنّا غَيرُ مُهملينَ لِمُرعاتِكُم، وَلا ناسينَ لِذِكرِكُم وَلَولا ذلِكَ لَنَزَلَ بِكُم اللَّأْواءُ وَاصْطلَمَكُمُ الأَعداءُ؛(41) همانا، ما، سرپرستى شما را وا نگذاشته‏ايم [شما را مراعات و مواظبت مى‏كنيم‏] و فراموش‏تان نمى‏كنيم، اگر جز اين بود، گرفتارى‏ها، شما را از پاى مى‏انداخت و دشمنان، شما را از بين مى‏بردند...)).

امثال اين احاديث بسيار است: ائمه‏ى طاهر، (عليهم‏السّلام)، مايه‏ى رحمت‏اند و مقتضى رحمت آنان برداشتن موانع از سر راه است. مقابله‏ى قاطع با ظالمان و مخالفان حاكميت اسلام، يكى از مصاديق رأفت و رحمت امام به مؤمنان است. با توجه به اين كه شرايط ويژه‏ى هنگام ظهور طورى است كه جايى را براى كوچك‏ترين اغماض و مدارات با معاندان نمى‏گذارد، قاطعيّت امام و ياران مقتدر و شهادت طلب آن حضرت در رويارويى با دشمنان و ايجاد رعب و وحشت در ميان آنان، هر مخالف ستم پيشه‏اى را به تسليم وا مى‏دارد و آنان، چنان مرعوب مى‏شوند كه بعضاً، خلع سلاح شده. و قدرت رويائى را ندارند. و بدين ترتيب دامنه برخورد نظامى و خون ريزى، تقليل مى‏يابد و به حدّاقل مى‏رسد. از طرفى، زمينه‏ى گناه نيز از ميان مى‏رود؛ چون، امنيّتى براى طاغيان و عاصيان نخواهد بود.

بنابراين، اكثريّت مردم، مظلوم و ستمديده و طالب خير و صلاح و از كسانى خواهند بود كه امام عصر(عج) آنان را مورد لطف قرار مى‏دهد و تنها گروهى اندك مقاومت نشان مى‏دهند. و اين جا است كه در چنين شرايطى، صلح و تقيه و رحمت و رأفت با اين گونه افراد و گروه‏ها و خطوط، معنا ندارد و چاره‏اى جز شمشير و اِعمال قوّه‏ى قهريّه و قضاوت‏هاى داودى و سليمانى كه در آن نيازى به شهادت شاهدى ندارد،(42) نيست.

پس اشخاص و گروه‏هايى مورد نقمت واقع مى‏شوند كه مى‏خواهند مانع پيشرفت، و به اصطلاح سد راه و صد ((عن السبيل)) هستند. اين جا است كه طبق روايت، ((واى به حال كسى كه مانع حركت حضرت بشود.)).

بعضى از آنان، قوم و نژاد خاصى‏اند و برخى پيرو اديان ديگرند و گروه‏ها و فرقه‏هايى به ظاهر مسلمان ولى منافق صفت و يا مقدّسان كج انديش خواهند بود. امام زمان(عج) با هر يك، به شيوه‏ى خاصى برخورد خواهند داشت. با نقل رواياتى، اين موارد را بازگو مى‏كنيم.

1- قوم عرب‏

در رواياتى كه از قوم عرب صحبت به ميان آمده است، شايد منظور، اهل مكّه و قبيله‏ى قريش و مخصوصاً بنى اميه و بنى عباس و بنى شيبه و يا حكومت‏هاى عربى دست نشانده باشد.

اينان، با اهل بيت، (عليهم‏السّلام)، مشكل داشتند و عمده‏ترين سبب آن، جنگ بدر است.

در تاريخ نقل شده كه در مكّه، بيست و پنج قبيله بودند و بيست و سه قبيله متحد شدند و عليه پيامبر اكرم (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) و مسلمانان جنگ بدر را ترتيب دادند. واقدى - كه از علماى عامه است - در كتاب خود، هنگامى كه مقتولان جنگ بدر را ذكر مى‏كند، مى‏گويد:

همه‏ى قبائل، كشته داشتند. در ميان آنان، تعدادى را حضرت اميرالمؤمنين (عليه‏السّلام) به قتل رسانده بود.

لذا آنان، كينه‏ى شديدى از امام على و اهل بيت، (عليهم‏السّلام)، داشتند.

از طرفى، حكومت‏هاى بعد از پيامبر اكرم (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) مردم را عليه امام على (عليه‏السّلام) تحريض و تحريك مى‏كردند و موقعى كه معاويه و بنى اميّه، جبهه‏ى ائتلاف مخالفان را تشكيل دادند، همه‏ى طوايف و قبايل مذكور، اطراف محور بُغض و كينه و انتقام جمع شدند. در طول تاريخ، بيش‏ترين مخالفت‏ها با اهل بيت، (عليهم‏السّلام)، از ناحيه‏ى اين گروه‏هاى انحرافى و نژاد پرست بوده است، در حالى كه خود، مناقب اهل بيت، (عليهم‏السّلام)، را مى‏دانستند.

بنابراين، عمده‏ترين عواملِ ضدّيت قريش را با اهل بيت، (عليهم‏السّلام)، در دو امر مى‏توان بيان داشت:

1- امام على، (عليه‏السّلام)، تعدادى از آنان را در جنگ‏ها كشته بود، لذا آنان كينه به دل داشتند.(43)

2- رؤساى حكومت پس از پيامبر اكرم، (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم)، با طرح مسائل فرعى و عاطفى مبنى بر اين كه على، (عليه‏السّلام)، اجداد آنان را كشته است، مردم را عليه آن حضرت تحريض و تحريك مى‏كردند.

اينك، به احاديثى در مورد قريش و اهل مكّه در شش بند اشاره مى‏كنيم:

الف) اهل مكه و دشمنى با اهل بيت، (عليهم‏السّلام)

ابوبصير گويد: امام باقر، (عليه‏السّلام)، در ضمن حديث مفصّل و طولانى فرمود: يقولُ القائمُ، (عليه‏السّلام)، لِأَصحابِهِ: ((يا قومُ! إنَّ أهلَ مكّةَ لايُريدُونَني‏ وَلكِنّى مُرسِلٌ إلَيهِمِ لِأَحْتَجّ عَلَيْهِم بِما يَنْبَغي‏ لِمِثلي أنْ يَحَتجَّ عَلَيْهِم.)). فَيَدْعُو رَجُلاً مِن أصحابِهِ فَيَقُولُ لَه: ((اِمضِ إلى‏ أهلِ مكَّةَ، فَقُل: يا أهلَ مَكَّةَ، أنَا رسولُ فُلانٍ إليكُم وَهُو يَقولُ لَكُم: إنَّا أهلُ بيتِ الرَّحمَةِ، وَمَعدِنُ الرِّسالَةِ والخِلافَةِ، و نَحنُ ذُرِّيَّةُ مُحَمَّدٍ وَسُلالَةُ النَّبِيِّينَ وَإنّا قَدْ ظُلِمْنا وَاضطَهِدنا و قُهرِنا وَابْتُزَّمِنّا حَقَّنا مُنْذُ قُبِضَ نَبِيُّنا إلى‏ يَومِنا هذا فَنَحْنُ نستنصركم فانصرونا.)). فإذا تكَلّم هذا الْفَتى بهذا الكلامِ، أتَوْ إلَيهِ فَذَبَحُوهُ بينَ الرُّكنِ وَالمقام، وهى النّفسُ الزَّكيّة. فإِذا بَلغَ ذالك الْإمام، قالَ لِأَصحابِهِ: ((أَلا أخبَرتُكُم أنَّ أهلَ مَكَّةَ لايُريدُونَنا...)).(44)

حضرت قائم به اصحاب خود مى‏گويد: ((اى قوم! همانا، اهل مكّه، مرا نمى‏خواهند و لكن خدا مرا به سوى ايشان فرستاده به جهت اين كه بر ايشان حجّت باشم به نوعى كه به مثل من سزاوار است آن چنان اتمام حجّت كند.)). پس مردمى از اصحاب خود را مى‏طلبد و به او مى‏فرمايد: "به نزد اهل مكّه برو و به ايشان بگو كه من فرستاده‏ى فلانى هستم و او به شما مى‏گويد كه من از اهل بيت رحمت و معدن رسالت و خلافت‏ام و ماييم ذرّيّه‏ى محمد، (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم)، و سلاله و نسل پاك پيغمبران و همانا ما مظلوم شديم و مقهور گرديديم، و از وقتى كه پيغمبر ما رحلت فرمود تا اين روز، حق ما را گرفته‏اند و غصب كرده‏اند و ما از شما يارى مى‏طلبيم پس ما را يارى كنيد". همين كه آن جوان اين سخن را مى‏گويد، اهل مكّه، بر وى هجوم مى‏آورند و او را در ميان ركن و مقام ذبح مى‏كنند. و او نفس زكيّه است. پس هنگامى كه اين خبر به آن حضرت مى‏رسد. به ياران خود مى‏فرمايد: "آيا من به شما خبر ندادم كه اهل مكه ما را نمى‏خواهند؟"...)).

ب) برنامه‏ى نو و ناسازگارى عرب‏

ابوبصير، در ضمن حديث طولانى از امام باقر، (عليه‏السّلام)، روايت مى‏كند كه آن حضرت فرمود: ((...إذا خَرَجَ يَقُومُ بِأمرٍ جَديدٍ و كِتابٍ جَديدٍ و سُنَّةٍ جَديدَةٍ وَقَضاءٍ جَديدٍ، عَلَى العَرَبِ شَديدٌ وَلَيْسَ شَأنُهُ إلاَّ الْقَتْلَ، لايَسْتَبْقي‏ أحَداً، ولا تَأخُذُهُ في الله لَوْمَةُ لائِمٍ...))(45)؛

حضرت مهدى(عج) با برنامه‏اى نو، سنّتى جديد، و قضاوتى تازه، قيام مى‏كند. بر عرب‏ها روزگار بسيار سختى خواهد بود. شايسته‏ى شأن و موقعيّت او، جز كشتن دشمنان نيست و در اجراى امر الهى، سرزنش هيچ ملامت كننده‏اى او را تحت تأثير قرار نمى‏دهد.

واضح است محور اين روايت عرب است و آنان را مورد فشار قرار مى‏دهد. و چنانچه اشاره شد، منظور حكومتهاى دست نشانده عرب و يا قريش و بنى اميه و... مى‏باشند.

ج) آغاز قيام و نخستين پايگاه دشمن‏

حديث 1- ابوبصير گويد: امام صادق (عليه‏السّلام)، فرمود: ((... يُجَرِّدُ السَّيفَ على عاتِقِهِ ثَمانِيَةَ أشهُرٍ يَقْتُلُ هَرْجاً، فأوَّلُ ما يَبدَأُ بِبَنى‏ شَيْبَةَ، فَيَقْطَعُ أيدِيَهُم وَيُعَلِّقُها في الكعبَةِ، وَيُنادي مُنادِيهِ: "هؤُلاءِ سُرَّاقُ اللّهِ"، ثُمَّ يتناوَلُ قُريشاً فَلا يَأخُذُ مِنها إلَّا السَّيفَ وَلا يُعطيها إلاَّ السَّيْفَ وَلا يَخْرُجُ الْقائِمُ، (عليه‏السّلام)، حتَّى يُقْرَأَ كِتابانِ: كِتابٌ بِالْبَصْرَةِ، وَكِتابٌ بِالْكوُفَةِ بِالبَرائَةِ مِنْ عَلِىٍّ (عليه‏السّلام).))؛(46) ((هشت ماه، شمشير برهنه بر دوش دارد و به شدّت و پى در پى مى‏كُشد. پس نخستين مرحله‏ى شروع‏اش، قبيله‏ى بنى شيبه (پرده داران كعبه) است كه دست‏هاى آنان را قطع و آنان را در كعبه مى‏آويزد و منادى آن حضرت ندا مى‏دهد و اعلام مى‏كند: "اينان، دزدانى هستند كه از خدا دزدى مى‏كردند." سپس به قريش مى‏پردازد و با ايشان جز با شمشير برخورد نمى‏كند و به ايشان جز شمشير نمى‏دهد. (يعنى فقط زبان سلاح و زور را مى‏فهمند) و قائم (عليه‏السّلام) قيام نمى‏كند تااين كه دو كتاب مبنى بر بيزارى از امام على، (عليه‏السّلام)، خوانده مى‏شود: فرمانى در بصره و فرمانى در كوفه.))

البته، سند روايت، مورد نظر و تامّل است؛ چون، در سند، يونس بن كليب است و او مجهول است.

نيز، ابن ابى حمزه، مورد تأمّل و بحث است.

حديث 2- سدير صيرفى، از مردى از اهل جزيره نقل مى‏كند كه او كنيزى را براى خانه‏ى خدا نذر كرده بود. او را به مكه آورد. به ملاقات حَجَبه و پرده داران رفت و آنان را نسبت به نذرش مطلع ساخت. براى هر كس از آنان، موضوع را بيان مى‏كرد، او مى‏گفت: ((كنيز را براى من بياور كه خدا نذرت را مى‏پذيرد.)). هر كدام از پرده داران خانه‏ى خدا توقع داشت كه كنيز را به او بدهند.

پس وحشت شديدى از اين موضوع بر او راه مى‏يابد ماجرا را به يكى از ياران‏اش كه اهل مكه بود مى‏گويد. او مى‏گويد ((آيا از من مى‏پذيرى؟)). عرض مى‏كند: ((آرى)). او مى‏گويد: ((نگاه كن! به مردى كه رو به روى حجرالاسود نشسته و مردم دور او هستند. و او، ابوجعفر محمّد بن على بن الحسين (عليهم‏السّلام) است. به پيش او برو و ايشان را از اين ماجرا آگاه كن و ببين به تو چه مى‏گويد، به همان عمل كن.)).

وى مى‏گويد، به نزد او رفتم و عرضه داشتم: ((خدا، تو را رحمت كند! از اهل جزيره هستم. همراه من، كنيزى است كه او را به خانه‏ى خدا نذر كرده‏ام و موضوع را به هر كدام از پرده‏داران گفتم، در پاسخ گفتند؛ ((كنيزت را نزد من بياور تا خدا نذرت را قبول كند.)) و از اين واقعه، وحشتى شديد به من دست داده است.)). حضرت فرمود: ((اى بنده‏ى خدا! همانا، خانه، نه چيزى مى‏خورد و نه مى‏آشامد. پس كنيز خود را بفروش و در ميان همشهريان‏ات كه به زيارت اين خانه آمده‏اند، جست و جو كن و بنگر هر كدام از ايشان كه از خرجى خود عاجز و درمانده شده است، آن مبلغ را به او بده، تا بتواند به شهر خود برگردد.)). او نيز همان كار را مى‏كنند. هريك از پرده‏داران كه به او مى‏رسند، حضرت را مردى دروغگو و ناآگاه مى‏شمارند!

او، گفته‏ى آنان را به امام باقر (عليه‏السّلام) عرض مى‏كند. آن حضرت مى‏فرمايد: ((تو، سخن آنان را به من گفتى، آيا از من نيز به آنان مى‏گويى؟)). عرض مى‏كند: ((آرى)). پس حضرت مى‏فرمايد: ((به ايشان بگو، ابوجعفر به شما پيغام داد، چه گونه خواهيد بود اگر دست‏ها و پاهايتان بريده شود و در كعبه آويخته گردد، سپس به شما گفته شود، فرياد كنيد كه "ما دزدان كعبه هستيم".)).

هنگامى كه مى‏خواهد برخيزد. حضرت مى‏فرمايد: ((البتّه، من، آن كار را انجام نمى‏دهم، بلكه آن را مردى كه از من است، انجام خواهد داد.))(47).

د) اهل مكّه و جانشين امام‏

همان طورى كه در بند ((الف)) همين بخش ذكر شد، اهل مكّه، نه تنها فرستاده‏ى امام را به قتل مى‏رسانند، بلكه جانشين آن حضرت را نيز شهيد خواهند كرد. ابوخالد كابلى از امام باقر (عليه‏السّلام) نقل كرده كه آن حضرت فرمود: ((يُبايَعُ القائمُ بِمَكَّةَ عَلى‏ كِتابِ اللَّهِ وَسَنّةِ رَسُولِهِ، وَيَسْتَعْمِلُ عَلى‏ مَكَّةَ، ثُمَّ يَسيُر نَحْوَ الْمَديَنةِ فَيَبْلُغُهُ أنّ عامَلَهُ قُتِلَ، فَيَرجِعُ إليهمْ فَيُقْتَلُ المُقاتَلَةَ ولا يَزيدُ على‏ ذالك...))(48).

با حضرت قائم (عليه‏السلام) در مكّه، بر اساس كتاب خدا و سنّت رسول اللّه بيعت مى‏كنند و آن حضرت، جانشين را بر مكّه مى‏گمارد. به سوى مدينه حركت مى‏كند كه در ميان راه، به وى خبر كشته شدن جانشين‏اش را مى‏رسانند. حضرت، بلافاصله بر مى‏گردد و ايشان را با جنگ مى‏كُشد و بيش از اين كارى نمى كند...

ه) اهل مدينه و جانشين امام‏

ابوخالد كابلى در خبر ديگرى از امام باقر (عليه‏السّلام) روايت كرده كه آن حضرت فرمود: ((... يَخْرِجُ إلَى المَدينةِ فَيُقيمُ بِها ما شاء، ثُمَّ يَخْرُجُ إلىَ الكوفَةِ وَيَسْتَعْمِلُ عَلَيْها رَجُلاً مِنْ أصحابِهِ. فَإذا نَزَلَ الشَّفْرَةَ جاءهُمْ كِتابُ السُّفْياني‏ إنْ لَمْ تَقْتُلُوهُ لَأَقْتُلَنَّ مُقاتِليكُمْ وَلأَسْبِيَنَّ ذَرارِيَكُم.)). فَيُقْبِلوُنَ عَلى‏ عامِلِهِ فَيَقْتُلُونَه، فَيَأتيهِ الخَبَرُ، فَيَرْجِعُ إلَيْهِمْ، فَيَقْتُلُهُم وَيَقتُلُ قُرَيْشاً حَتّى لايَبْقى‏ مِنْهُم إلاَّ أَكَلَةُ كَبْشٍ ثُمَّ يَخْرُجُ إلَى الكُوفَةِ وَيَسْتَعْمِلُ رَجُلاً مِنْ أصْحابِهِ فَيُقبِلُ و يَنزِلُ النَّجَفَ.))(49)؛

... (حضرت مهدى(عج)) به سوى مدينه مى‏رود و در آن جا هر قدرى كه بخواهد، مى‏ماند. مردى از اصحاب خود را در آن جا جانشين خويش قرار مى‏دهد. به طرف كوفه حركت مى‏كند. هنگامى كه به ((شقره)) فرود مى‏آيد. كتاب و نامه‏ى سفيانى به اهل مدينه مى‏رسد، مبنى بر اين كه اگر او را (قائم(عج)) نكشيد. مردان شما را مى‏كشم و زنان‏تان را اسير مى‏كنم. مردم مدينه بر والى هجوم آورده و او را به قتل مى‏رسانند. اين خبر به آن حضرت مى‏رسد و به مدينه بر مى‏گردد. و ايشان را مى‏كشد و به نحوى قريش را نابود مى‏كند كه جز به مقدار خوراك و علف قوچ باقى نمى‏ماند. سپس به طرف كوفه مى‏رود و يكى از ياران‏اش را جانشين و عامل خويش تعيين و بعد از آن به نجف روى آورده و در آن جا منزل مى‏گزيند.

در اين روايت نيز؛ فرض صحّت سند، محور درگيرى، قريش است و نه تمامى مردم. قريش نيز در اثر تعدّى و اقدام به قتل و جنايت، به سزاى اعمال خود مى‏رسند.

و) آمار مقتولان قريش و سابقه‏ى آنان‏

حديث 1- عَن مُحَمَّدِ بنِ مُسلِمٍ، قال: سمعتُ أبا جعفر (عليه‏السّلام) ((لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مايَصَنعُ القائمُ إذا خَرَجَ لأَحَبَّ أَكْثَرُهُمْ ألاَّ يَرَوْهُ مِمَّا يَقتُلُ مِنَ النّاس. أما إنَّهُ لايَبْدَأُ إلاَّ بِقُرَيشٍ فَلا يَأْخُذُ مِنها إلاّ السَّيفَ حتَّى يَقُولَ كَثيرٌ مِنَ النَّاسِ: "لَيْسَ هذا مِن آلِ مُحَمَّدٍ، وَلوْ كانَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ لَرَحِمَ...))(50)؛

محمّد بن مسلم گويد: شنيدم امام باقر (عليه‏السّلام) مى‏فرمود: ((اگر مردم [مخالفان ]مى‏دانستند كه حضرت قائم(عج) چه برنامه‏اى دارد و چه كارهايى انجام مى‏دهد، اكثر آنان، آرزو مى‏كردند كه هرگز آن حضرت را نبينند؛ زيرا، حضرت، كشتار زيادى مى‏كند. به يقيين، اوّلين كشتار را در قبيله‏ى قريش خواهد داشت. از قريش نخواهد گرفت جز شمشير و به آنان نخواهد داد مگر شمشير، [حضرت كار را به جايى مى‏رسانند] كه بسيارى از مردم مى‏گويند: اين شخص، از محمّد (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم)، نيست و اگر از اهل بيت پيامبر بود، رحم مى‏كرد".)).

كلمه‏ى ((ناس)) در روايات، به معناى ((مخالفان اهل بيت)) است و كسانى كه هميشه بناى دشمنى با آنان داشته‏اند و دارند.

حديث 2- روى‏ عَبدُاللَّهِ بنِ المغيرة، عنْ أبي عَبدِاللّهِ (عليه‏السّلام):)) إذا قامَ القائِمُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم)، أقامَ خمسمئة مِنْ قُرَيْشٍ، فَضَربَ أَعْناقَهُمْ، ثُمَّ أقامَ خمسمئة، فَضَرَبَ أعْناقَهُمْ، ثُمَّ خمسمئة أُخْرى‏، حَتَّى يَفعَلَ ذالك سِتْ مَرَّاتٍ!)). قُلتُ: ((وَيَبْلُغُ عَدَدُ هؤُلآء هذا؟)). قال: ((نَعَمْ، مِنْهُمُ و مِنْ مَواليهِمْ.))(51)

عبدالله بن مغيره گويد: امام صادق (عليه‏السّلام) فرمود: ((هنگامى كه قائم آل محمد(عج) ظهور مى‏كند، پانصد تن از قريش را ايستاده، اعدام مى‏كند. سپس پانصد نفر ديگر را به همين گونه اعدام مى‏كند و اين كار، شش بار تكرار مى‏شود.)). عبدالله مى‏پرسد: ((آيا تعدادشان به اين اندازه مى‏رسد؟)). حضرت فرمود: ((آرى؛ خودشان و دوستان‏شان.)).

در روايات ديگر از ((موالى قريش)) به ((احابيش)) تعبير شده است. منظور. كسانى است كه در منطقه‏ى جبشى پايين مكه زندگى مى‏كنند و با قريش همپيمان شدند كه براى هميشه در كنار آنان باشند.(52)

حديث 3- عنْ أبي الجارود، عَنْ أبي جعفر (عليه‏السّلام) قال: ((... فَيَقْتُلُ أَلْفاً خمسمئة قريشّىٍ لَيْسَ فيهِمْ إلاَّ فرخُ زَنْيَةٍ... ))(53)؛

از ابوجارود، در ضمن حديثى از امام باقر (عليه‏السّلام) نقل شده كه فرمود: ((هزار و پانصد تَن از قريش را مى‏كُشد كه در ميان آنان، جز زنازاده نيست...)).

در اين روايت، محدوده‏ى مقتولان و هويّت و تعداد آنان، كاملاً، روشن شده است.

حديث 4- ... عَنِ الْحارِثِ الأعْوَرَ الْهَمْدانيِّ، قالَ: قالَ أميرُالمُؤمنينَ (عليه‏السّلام): بأبي ابنُ خِيَرَةِ الإِماءِ - يعنى القائِمَ مِنْ وُلْدِهِ (عليه‏السّلام) - يَسُومُهُم خَسفاً ويَسْقيهِم بِكَأْسٍ مُصْبِرَةٍ وَلايُعْطيهِمْ إلاَّ السَّيفَ هَرْجاً، فَعِنْدَ ذالكَ تَتَمَنَّى فَجَرَةُ قُرَيْشٍ لَوْ أنَّ لَها مُفاداةٌ مِن الدُّنيا وفيها لِيُغْفِرَلَها. لانَكُفُّ عَنْهُم حتَّى يرضَى اللهُ...(54)

حادث بن عبدالله اعور همدانى گويد: امير المؤمنين (عليه‏السّلام) فرمود: ((پدرم فداى فرزند برگزيده‏ى كنيزان - يعنى قائم از فرزندان‏اش - بادا! او، آنان را خوار مى‏سازد و جام شرنگ به ايشان مى‏نوشاند و به آنان جز شمشير خون‏ريز مرگ آخرين نخواهد داد. پس در اين هنگام، زشتكاران قريش آرزو مى‏كنند كه‏اى كاش دنيا و هر آن چه در آن است، از آن ايشان بود و آن را فدا مى‏دادند تا گناهان‏شان بخشوده شود، ولى دست از ايشان بر نخواهيم داشت تا اين كه خداوند راضى شود.)).

اين روايات، شايد بر روايات ديگر حاكم باشد و آن روايات را نيز تفسير و تبيين كند، چون، به طور واضح و آشكار مى‏فرمايد، محدوده‏ى قتل، همانا زشتكاران قريش است.

2- اهل عراق (اهل السواد)

حديث 1- ...عن رَفيدِ بنِ أبي هُبَيْرَةَ، قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبدِاللَّه (عليه‏السّلام): ((جعلت فداكَ يابنَ رسولِ اللَّهِ! يسير القائمُ بسيرَةِ عَلىِّ ابنِ أبي طالِبٍ في أهلِ السَّوادِ)). فَقالَ: " لا؛ يا رَفيدُ! إنَّ عَليَّ ابْنَ أبي‏ طالِبٍ سارَ في‏ أهلِ السَّوادِ بِما فِى الجَفْرِ الأَبيَضِ، وَإنَّ القائم يَسيرُ في العَرَبِ بما في الجَفْرِ الأحمَرِ.)). قال: قُلتُ لَهُ: ((جُعِلتُ فِداكَ! وَمَا الجَفْرُ الْأَحْمَرُ؟)). قال: ((فَأمَرَّ إصبَعَهُ إلى‏ حَلْقِهِ، فقالَ: ((هكَذا يعنى الذِّبْحَ. ثُمَّ قال: ((يا رَفيدُ! إنَّ لِكُلِّ أهلِ بَيتٍ نجيباً شاهِداً عَلَيْهِمْ شافِعاً لِأمثالِهِم.(55)))؛

رفيد، غلام ابن هبيره گويد: به امام صادق (عليه‏السّلام)، عرض كردم: ((يابن رسول الله! فدايت بشوم! آيا قائم(عج) در ميان اهل سواد (اهل عراق) به سيرت و طريقه‏ى على بن ابى‏طالب (عليه‏السّلام)، رفتار مى‏كند؟)). فرمود: ((نه، يا رفيد! همانا، على بن ابى طالب، (عليه‏السّلام) در ميان اهل عراق، به طريقى رفتار كرد كه در جفرا بيض است؛ يعنى، به طريق ملايمت با ايشان رفتار كرد، ولى قائم (عليه‏السّلام) به روشى با عرب رفتار مى‏كند كه در جفراحمر است.)). عرض كردم: ((فداى تو بشوم! جفراحمر چيست؟)). آن حضرت، انگشت خود را به حلق‏اش كشيد و فرمود: ))اين گونه رفتار مى‏كند.))؛ يعنى سرهاى دشمنان را مى‏برد.

بعد از آن فرمود: ((يا رفيد! البته، با هر اهل بيتى نجيب و جواب دهنده‏اى است كه به كرده‏هاى اهل خود شاهد است. و به امثال آنان شفاعت كننده است.)).

در مورد ((رفيد))، مرحوم خوئى، ساكت است، ولى مامقانى گويد، از اين روايت، حسن عقيده‏ى او ظاهر است(56).

در اين روايت نيز حدود محورها، كاملاً، مشخص شده است و آن، اين كه تمامى عراق و تماى عرب مورد نظر نيست. خود حضرت على با تمامى عراق و عرب، سر جنگ نداشت، اينكه خصوص ناكثين و عهد شكنان بودند. امام عصر(ع) نيز با خصوص ناكثين و مخالفان مقابله مى‏كند.

حديث 2- ... عن عبد الرحمان بنِ الحجاج، عنِ‏الصّادق (عليه‏السّلام) قالَ: ((إذا قام القائم و أتى‏ رَحبةَ الكوفةِ))، فقالَ برِجلِهِ هكذا أوْ أوْمأَ بيدهِ الى‏ موضعٍ ثمَّ قالَ: ((احفِروُا ها هنا.)). فَيَحفِروُنَ، فَيَستخرجون اثنَىْ عَشَرَ ألف دِرْعٍ (وَاِثْنَىْ عَشَرَ دِرْعٍ) وَاثْنَىْ عَشَرَ ألف سَيفٍ، وَاثْنَى عَشَرَ ألف بَيضَةٍ لِكُلِّ بَيْضَةٍ وَجْهانِ، ثُمَّ يَدْعوُ اثنَى عَشَرَ ألف رَجُلٍ مِن المَوالِى من العَرَب والعَجَمِ فَيُلْبِسُهُم ذالك، ثُمَّ يَقولُ: ((مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَيهِ مِثْلُ ما عَلَيْكُمْ فَاقْتُلُوهُ.))(57)؛

از عبدالرحمان بن حجّاج نقل شده كه امام صادق (عليه‏السّلام) فرمود: ((چون قائم (عليه‏السّلام) قيام، كند، در رحبه‏ى كوفه (محله يا ميدانى در كوفه است) مى‏آيد و به جايى اشاره كند و فرمايد: ((اين جا را حفر كنيد)). چون حفر كنند، دوازده هزار زره، دوازده هزار شمشير و دوازده هزار كلاه خود، بيرون آرند. سپس دوازده هزار مرد از غلامان عرب و عجم را بخواند كه اسلحه بر اندام‏شان بپوشاند و گويد: ((هر كه را چنين سلاحى در برندارد، بكشيد.)).

اين روايت، از نظر سند، مرفوعه و ضعيف است، شايد اين اقدام، در ارتباط با نقطه‏ى خاصّى از كوفه - رحبه - باشد، نه اين كه تمامى افرادى را كه اين فرم خاص از لباس را ندارند؛ زيرا، معناى آن، چنين مى‏شود كه تمامى ساكنان كره‏ى زمينى را بايد نابود كنند!

حديث 3 (قِتال با سفيانى در كوفه) - چون حديث. طولانى است، به ترجمه‏ى آن اكتفا مى‏شود.

سيّدعلى بن عبد الحميد، در كتاب الغيبة، حديث مرفوعه‏اى را از امام صادق (عليه‏السّلام) نقل مى‏كند كه آن حضرت فرمود: ((قائم (عليه‏السّلام) مى‏آيد تا اين كه به نجف مى‏رسد. در آن حال، لشكر سفيانى، از كوفه به سوى آن حضرت و اصحاب او بيرون مى‏آيند، در حالى كه جمعيّت خلايق با آن حضرت است. اين قضيه، در روز چهارشنبه واقع مى‏شود. آن حضرت. مردم را دعوت مى‏كند و به حق خود سوگند مى‏دهد و به ايشان خبر مى‏دهد كه من مظلوم و مقهور شده‏ام. و مى‏فرمايد: ((هر كه در خصوص خدا با من مصاحبه و گفت و گو كند، همانا، من، نزديك‏ترين مردم به خدا هستم...)). در جواب‏اش گويند: ((از هر جا كه آمده‏اى بازگرد به همان جا، ما را به تو نيازى نيست، زيرا، ما، شما را شناخته و امتحان كرده‏ايم.)).

پس بدون جنگ و خون‏ريزى متفرق مى‏شوند. چون روز جمعه مى‏رسد، باز آن حضرت، ايشان را دعوت مى‏كند و اتمام حجت مى‏كند. در آن حال، تيرى از كمال بيرون مى‏آيد و بر يكى از مسلمانان اصابت مى‏كند و او را مى‏كشد. پس در آن حال گفته مى‏شود: ((فلانى كشته شد.)). در اين هنگام، آن حضرت پرچم رسول خدا را مى‏گشايد. وقتى كه آن را گشود، ملائكه‏ى بدر به خدمت‏اش فرود مى‏آيند. پس همين كه وقت ظهور مى‏رسد، نسيم فتح براى آن حضرت مى‏وزد. آن حضرت، خود و اصحاب‏اش، بر ايشان حمله مى‏كنند. خداى تعالى. او را بر ايشان غالب مى‏گرداند. و از پيش‏اش مى‏گريزند جمعى را نيز به قتل مى‏رساند تا اين كه به خانه‏هاى كوفه داخل مى‏شوند. منادى آن حضرت ندا مى‏كند كه "آگاه شويد كه هيچ كس از شما فراريان را تعقيب نمى‏كند و زخمى‏ها را نكشد". با ايشان به طريقه‏اى رفتار مى‏كند كه على (عليه‏السّلام) در جنگ جمل با اهل بصره كرد.)).(58)

در اين روايت نيز با قطع نظر از صحّت سند، محور خاصّى را مورد تهاجم و قتل قرار داده و آن، لشكريان سفيانى است كه اصولاً. خودشان، به عراق و بلاد اسلامى تهاجم وسيعى مى‏كنند و به قتل و غارت و تجاوز دست مى‏زنند پس از شكست دادن آنان و فرار از صحنه و پناه بردن به خانه‏هاى كوفه، حضرت مهدى(عج) از تعقيب آنان نهى و جلوگيرى مى‏كند.

اين روايت با آنچه كه به حضرت نسبت مى‏دهند، منافات دارد.

3- اهل كتاب‏

ابوبصير مى‏گويد: به امام صادق (عليه‏السّلام) عرض كردم: ((حضرت قائم(عج) تا پايان زندگانى، در مسجد سهله (كوفه) خواهد ماند؟)). فرمود: ((آرى)). پرسيدم: ((اهل ذمّه در نظرش چه گونه خواهد بود؟)) فرمود: ((با آنان، از راه مسالمت‏آميز وارد مى‏شود، همان طور كه پيامبر اكرم (عليه‏السّلام) رفتار مى‏كرد. آنان در حال خوارى، جزيه مى‏پردازند.))(59).

مرحوم مجلسى مى‏گويد: ((شايد اين حكم، مربوط به آغاز قيام باشد؛ زيرا، ظاهر روايات، اين است كه از آنان جز ايمان پذيرفته نيست و اگر نپذيرند، كشته مى‏شوند.))(60).

طبق اين روايت و طبق بيان مرحوم مجلسى. نسبت به اهل كتاب (يهود و نصارى نيز سياست نرمش را پيش مى‏گيرد. و از آنان مطالبه‏ى جزيه مى‏كند، نه اين كه در همان ابتدا، به جنگ آنان برود و قتل‏عام كند.

آرى، در مرحله‏ى بعد، فقط اسلام آورده و پذيرش دين حق را از آنان مى‏خواهد؟ و در غير اين صورت محكوم به قتل و غنا هستند. البته، در هر مرحله‏اى، عدّه‏اى زياد از آنان به اسلام مى‏گروند و يا دفع جزيه را، پذيرند، و در آخر، درصدد كمى خواهد ماند كه قطعاً، جزء افراد عنود و لجوج هستند كه چاره‏اى جز ريختن خون آنان، نخواهد بود.

4- فرقه‏هاى انحرافى‏

امام صادق (عليه‏السّلام) مى‏فرمايد: ((... وَإنَّ القائمَ(عج) يَخْرُجُونَ عَلَيهِ فَيَتأَوَّلُونَ عَلَيْهِ كتابَ اللَّهِ وَيُقاتِلُونَهُ عَلَيْهِ.))(61).؛

همانا قائم (عليه‏السّلام) در شرايطى ظهور خواهد كرد كه عليه او كتاب خدارا تأويل و بر مبناى آن با آن حضرت به جنگ بر مى‏خيزند.

الف) زيديّه‏

در ضمن حديث مفصّلى از امام صادق (عليه‏السّلام) چنين بيان شده: ((سيّد حسن آن جوانمرد خوش‏روى ديلمى(62) خروج مى‏كند... و دست بيعت به حضرت مهدى(عج) مى‏دهد و خود و اصحاب‏اش با آن حضرت بيعت مى‏كنند، امّا چهل هزار نفر صاحبان مصاحف كه به زيديّه معروف هستند، بيعت نمى‏كنند و مى‏گويند: "اين كار سحر بزرگى است.")).

در ابتداى حديث، آمده كه حضرت مهدى. معجزاتى را نشان مى‏دهد.

با اين كلام، دو لشكر، با هم درگير مى‏شوند. حضرت مهدى(عج) به طرف طائفه‏ى منحرف آمده و آنان را نصيحت و به پيروى خويش دعوت مى‏كند، ولى ايشان بر لجاجت و طغيان خود مى‏افزايند و آن حضرت، فرمان به كشتن آنان مى‏دهد. پس همه را از بين مى‏برند...(63)

ب) بَتْرِيّة(64)

...عن أبي الجارود، عَن أبي جعفر (عليه‏السّلام): ((... يَسيرُ إلَى الكُوفةِ فَيَخْرُجُ منها ستَّه عَشَر ألفاً مِنَ البَتْرِيَّةِ، شاكّينَ فِى‏السّلاحِ، قُرَّاء القُرآن، فُقَهاءٌ فِى الدين...))(65)؛

ابوجارود، نقل مى‏كند كه امام باقر (عليه‏السّلام) فرمود: ((... هنگامى كه حضرت قائم قيام كند، به سوى كوفه رهپسار مى‏شود. در آن جا... شانزده هزار نفر از فرقه‏ى بتريّه، مسلّح در برابر امام مى‏ايستند. آنان، قاريان قرآن و فقيهان دينى هستند و پيشانى آنان از عبادت زياد پنيه بسته، چهره‏هاى‏شان در اثر شب زنده‏دارى زرد شده است و نفاق سراپاى‏شان را پوشانده است يك صدا فرياد بر مى‏آورند و به حضرت مى‏گويند: ((اى پسر فاطمه! از همان جا كه آمده‏اى باز گردد؛ زيرا. به شما نيازى نداريم.)). پس آن حضرت، شمشير مى‏كشد و همه را از ميان بر مى‏دارد...

اين روايت نيز با قطع نظر از سند، محور خاصّى را كه همان خوارج از طائفه بتريه است، مورد بحث قرار مى‏دهد، نه اين كه جهانيان را به قبل برساند و نفوذ بالله. كشتار راه بيندازد.

ج) خوارج‏

مروج الذهب. حديث مرسله را از امير المؤمنين (عليه‏السّلام) نقل مى‏كند كه آن حضرت فرمود: اميرمؤمنان (عليه‏السّلام) پس از شكست خوارج، هنگام گذشتن از گشستگان آنان فرمود: "آن كس شما را به كشتن داد كه شما را فريفت.)). پرسيد شد: ((او كيست؟)). فرمود: ((شيطان و نفس‏هاى پليد)). اصحاب گفتند: ((خداوند، ريشه‏ى آنان را تا پايان دنيا قطع كرد.)).

حضرت پاسخ داد: ((نه؛ سوگند به آن كه جان‏ام در دست او است! آنان در صلب‏هاى مردان و رحم زنان خواهند بود و پى در پى خروج خواهند كرد تا آن كه بر سركردگى شخصى به نام ((اشحط))(66) ميان رود دجله و فرات خروج كنند. در آن روزگار، مردى از اهل بيت ما، به جنگ او مى‏رود و او را به هلاكت مى‏رساند و از آن پس هيچ قيامى از خوارج تا روز قيامت نخواهد بود.))(67)

باز در اين روايت مرسله، سخن از كشتار نيست. بلكه محور، بحث قتل رئيس و فرمانده خوارج به دست حضرت است. و پس از آن، هيچ گونه تحريكى از آنان صورت نمى‏گيرد.

د) مرجئه(68)

بشير ابن اراكه نبّال. روايت كرده كه امام باقر (عليه‏السّلام) فرمود: ((ويحَ هذه المرجئةِ إلى‏ مَنْ يلجؤونَ غداً إذا قامَ قائمنا؟)). قلت: ((إنّهمْ يقولونَ: "لوْ قدْ كان ذالك كُنَّا و أنتمْ في العدلِ سواءً".)). فقال: ((منْ تابَ تابَ اللهُ عليهِ، ومَنْ أسَرَّ نفاقاً فَلا يَبْعُدَ اللَّهُ غيرهُ ومنْ أظهَرَ شَيئاً أهْرَقَ اللهُ دَمَهُ.)). ثُمَّ قال: ((يَذْبَحُهُمْ - وَالَّذي نفسي بِيَدِهِ! كَما يَذبَحٌ القَصَّابُ شاتَهُ.)) و أوْ مَأَبِيَدِهِ إلى‏ حَلْقِهِ -...))(69)

حضرت فرمود: ((واى به حال مرجئه، هنگامى كه قائم ما قيام كند، به چه كسى پناه خواهند برد؟)). راوى گفت: ((مى‏گويند: در آن هنگام كه ما و شما در برابر عدالت يك‏سان خواهيم بود.)). فرمود: ((هر يك از آنان توبه كنند، خدا، از او مى‏گذرد و اگر در درون خود نفاق و دورويى داشته باشد، خداوند، جز او كسى را تبعيد و آواره نمى‏كند و اگر چيزى از آن نفاق را آشكار سازد، خداوند خونش را خواهد ريخت.)). سپس فرمود: ((سوگند به ان كه جان‏ام در دست او است! همچنان كه قصاب، گوسفندش را سر مى‏برد، آنان را خواهد كشت.)) و يا دست به پيشانى اشاره كرد.

ه) مقدّس نماها

محمد بن ابى حمزه، به واسطه‏ى يكى از اصحاب خود، از امام صادق (عليه‏السّلام) روايت مى‏كند آن حضرت فرمود: ((القائمْ يلقى‏ في حَربِهِ مالَمْ يَلْقَ رَسُولُ‏اللَّهِ إنَّ رَسولَ اللّهِ أتاهُم وَهُمْ يَعْبدُنَ حِجارَةً مَنقُورَةً وَخُشُباً مَنْحوُتةً، وَإنَّ القائمَ يَخْرُجوُنَ عَلَيهِ فَيَتَأَوَّلوُنَ عَلَيْهِ كتابَ اللَّهِ، وَيُقاتِلُونَهُ عَلَيْهِ.))(70)؛

قائم (عليه‏السلام)، در پيكار خود با چنان چيزى مواجه خواهد شد كه رسول خدا (صلى‏الله‏وعليه‏واله‏وسلم) با آن مواجه نگرديد. همانا، رسول خدا، در حالى به سوى آنان آمد كه بت‏هاى سنگى وجوب‏هاى تراشيده را پرستش مى‏كردند، ولى قائم(عج) چنان است كه عليه او خروج مى‏كنند و كتاب خدا را عليه او تأويل مى‏كنند. و به استناد همان تأويل، با او به جنگ برمى‏خيزند.

از اين روايت چنين به دست مى‏آيد كه حضرت، مورد فجا و ظلم و بى مهرى مردم قرار مى‏گيريد. بنابراين، هر واكنشى را كه دشمنان ديدند، نتيجه‏ى طبيعى عمل خودشان است. لذا جا دارد به جاى بررسى روايات قتل، به بررسى روايات مظلوميت حضرت مهدى و بى‏مهرى مردم به ايشان بپردازيم.

5- ناصبى‏ها

ابوبصير مى‏گويد: به امام صادق (عليه‏السلام) غرض كردم: ((رفتار امام مهدى(عج) با ناصبى‏ها و كسانى كه با شما دشمنى دارند چه گونه خواهد بود؟)) فرمود: ((يا أبا مُحَمَّد! ما لِمَنْ خالَفَنا في دَوْلَتِنا مِنْ نَصيبٍ. إِنَّ اللَّهَ قَدْ أحَلَّ لَنادِ ماءَهم عِنْدَ قيامِ قائمِنا. مُحَرَّمٌ عَلَيْنا وَعَلَيْكُمُ ذالِكَ، فَلا يَغُرَنَّكَ أحَدٌ! إذا قامَ قائِمُنا اِنْتَقَمَ لِلَّهِ وَلِرسوُلِهِ وَلَنا أجْمَعينَ))؛(71)

اى ابا محمد! در دولت و حكومت ما، مخافان، بهره‏اى نخواهند داشت. خداوند، براى ما، خون‏شان را در آن هنگام حلال خواهد كرد، ولى امروز، خون‏شان بر ما و شما حرام است، پس كسى تو را فريب ندهد. بدان كه روزگارى كه قائم ما قيام كرد، حضرت، براى خدا و رسول‏اش و براى ما، انتقام خواهد گرفت.

البته امام با توجه به اين كه نواصب، دشمن ائمه‏ى طاهر هستند و دشمنى با آنان را دين خود مى‏دانند، از از اين باب، محدور الدم هستند، ولى آن بدين معنا نيست كه حضرت، هر محدور الدم را به قتل برساند. چنان كه دسته‏ى ديگر، بويژه كسانى‏كه از قدرت ظاهر نيز برخوردار بودند، دست به اين كار نزدند.

6- منافقان‏

ابو حمزه‏ى ثمالى از امام صادق (عليه‏السلام) نقل مى‏كند كه آن حضرت فرمود: ((... ولوْ قد قامَ القائِم (عليه‏السلام) مَا احْتاجَ إلى‏ مسائِلَتِكُمْ عَنْ ذالك وَلأَقامَ في كثيرٍ مِنكُمْ مِن أهلِ النقاقِ حَدَّ اللَّهِ))؛

هنگامى كه حضرت قائم قيام (عليه‏السلام) قيام كند. نيازى ندارد كه از شما درخواست يارى كند و نسبت به بسيار از شما منافقان، حدّ خدا را جارى مى‏كند.(72)

در اين روايت نيز محور ما منافقان هستند. ايشان، حدّ خداوند را اجرا مى‏كند. اين از اوّليات و لوازم حكومت الهى است.

نيز امام حسين (عليه‏السلام) به فرزندش امام سجاد (عليه‏السلام) مى‏فرمايد: ((سوگند به خدا! خون من از جوشش باز نمى‏ايستد تا اين كه خداوند، مهدى(عج) را برانگيزد. آن حضرت، به انتقام خون من از منافقان فاسق و كافر. هفتاد هزار نفر را مى‏كشد.)).(73)

اولاً، اين روايت؛ مرسل است.

ثانياً، محور، منافق و فاسق و كافر است.

ثالثاً، به قرينه‏ى روايات ديگر. اين روايت را حمل بر موردى مى‏كنيم كه بر نفاق و كارشكنى و لحاجت خود اصرار مى‏ورزند.

نيز امام باقر، (عليه‏السلام) مى‏فرمايد: ((هنگامى كه حضرت قائم(عج) قيام كند، به كوفه مى‏آيد. چندين هزار مسلّح فرياد بر آورند كه از هر جا كه آمدى، به آن جا بازگرد كه ما را نيازى به فرزندان بنى فاطمه نيست. امام، آنان را تا آخرين نفرشان مى‏كشد. سپس وارد كوفه مى‏شود و هر منافق شك‏گرايى را مى‏كشد و كاخ‏هاى شهر را ويران مى‏كند و هر مسلّح مخالف را از بين مى‏برد تا اين خداى عزوجل راضى شود.))(74)

اين، همان روايت بثريّه است كه بحث آن قبلاً گذشت. از نظر سند، مرسل است.

قاطعيّت امام در برخورد با خودى‏ها

سعدان بن مسلم، ار بعض رجال‏اش. از امام صادق (عليه‏السلام)، روايت مى‏كند كه آن حضرت فرمود: ((...بَينا الرَّجُلُ عَلى رأسِ القائِمِ يَأمُرُه وينهاهُ(75) (يَأمُرُ وَيَنْهى‏) إِذْ قالَ: ((أديرُوهُ)). فَيُديرونَهُ إلى قُدّامِهِ، فَيَأمُرُ بِضَرْبِ عُنُقِهِ، فَلا يَبقى في الخافِقَيْنِ شَي‏ءٌ إلاَّ خافَهُ))؛(76)

در آن ميان كه مردى پشت سر قائم ايستاده و امر و نهى مى‏كند، ناگاه آن حضرت امر مى‏كند و دستور مى‏دهد كه او را برگردانيد. پس او را به پيش روى آن حضرت بر مى‏گردانند و حضرت فرمان مى‏دهد كه گردن او زده شود. پس در شرق و غرب، چيزى باقى نمى‏ماند جز اين كه از او (قاطعيت او در اجراى احكام الهى) مى‏هرساد.

از نظر مسند، اين روايت، مرسل است و اين روايت، دلالت بر اين دارد كه حضرت، به علم خود، در مقام قضا و اجراى حدود عمل مى‏كند.

بالاخره، پس از برسى روايات، چنين به دست مى‏آيد كه درباره‏ى حجم و عدد قتل و انتقام، جانب افراط و تفريط گرفته شده و واقع، چيز ديگر است. سياست امام، همان سياست پيامبر اكرم است. گاهى مقتضاى رأفت و عدالت و گستردن عدالت بر جامعه اين است كه دشمنان لجوج و اعداد لدود كه هرگز و به هيچ وجه با حكومت حضرت مهدى كنار نمى‏آيند. كه البته عدد آنان هم زياد نيست، ولى متأسفانه مبالغه بسيارى شده - از سر راه بردارد.

از طرفى، براى پا كردن حكومت الهى، آن هم به گستردگى جهان، اين حجم عدد از تلفات، طبيعى به نظر مى‏رسد مخصوصاً با توجّه به جمعيّت جهان آنروز كه اين مقدار، درصد بسيار ناچيزى شمرده شود.

------------------

پي نوشت:

1) ر.ك: حاشيه‏ى سير أعلام النبلاء، ج 3، ص 339؛ تفسير ابن كثير، ج 4، ص 17.

2) الغيبة نعمانى، ص 283، باب 15، ح 1؛ إثبات الهداف، ج 3، ص 543؛ بحارالأنوار، ج 52، ص 356؛ معجم الأحاديث، ج 3، ص 305.

3) مرحوم مجلسى فرمايد: ((العلق، خون غليظ را مى‏گويند. اين جمله (مسح العرق والعلق) كنايه از برخورد با سختيها و مشكلاتى است كه موجب عرق كردن و جراحاتى مى‏شود كه از آن خون بيرون ريزد.)) (بحارالانوار، ج 5، ص 358).

4) همان، ح 2.

5) همان، ح 3.

6) بحار الانوار، ج 20، ص 54.

7) سفينه البحار، ج 1، ص 565.

8) چشم‏اندازى به حكومت مهدى (عجّل‏اللّه‏تعالى‏فرجه‏الشريف)، ص 131.

9) همان.

10) واقع در شما او غرب قسطنه طنية است حموى مى‏گويد: امروز اين نقاط، در دست فرنگ است و پاپ در آن سكونت دارد. (معجم البلدان؛ ج 3. ص 10. به فرهنگ معين؛ ج 5، ص 634 رجوع شود).

11) عقدالدرر، ص 189، باب 9، ف 1؛ معجم الأحاديث، ج 3، ص 124.

12) عقدالدور، 89.

13) البدايه والنهاية، ج 7، ص 44.

14) كمال الدين، ج 2، ص 655 - 656، ب 57، ح 29؛ الغيبة، طوسى، ص 206 (با اندكى تفاوت در عبارت ((قلنا: إذا ذهب ثلثا الناس فمن يبقى‏؟)))

15) الغيبة، نعمانى، ص 274، ب 14، ح 54.

16) كمال الدين، ج 2، ص 655، ب 57، ح 27.

17) الغيبة، نعمانى، ص 284، ب 15، ح 4.

18) اثبات الهداة، ج 2، ص 585، ب 32، ف 59، ح 792؛ بحارالأنوار، ج 52، ص 387، ب 27، ح 203 - و باسناده (السيّد على بن عبدالحميد فى كتاب الغيبة) الى كتاب الفضل بن شاذان رفعه الى عبداللّه بن سنان عن ابى عبدالله (عليه‏السلام) قال:

19) شايد مقصود اين باشد كه يكى از فرزندان پيامبر و على عليهما اسلام بود.

20) معجم البلدان، ج 3، ص 283؛ موارد السجن، ص 367؛ مجمع البحرين، ج 5، ص 188.

21) بصائر الدرجات، ص 141. اثبات الهداة، ج 3، ص 523.

22) همان.

23) نهج البلاغة، حكمت 110.

24) الغيبة نعمانى، ص 253، ب 14، ح 13.

25) كافى، ج 8، ص 233؛ معجم الأحاديث، ج 4، ص 36.

26) بحارالانوار، ج 60، ص 213، ب 36، ح 23.

27) كمال الدين، ج 1، ص 327.

28) الغيبة، نعمانى، ص 231، ب 13، ح 14؛ عقدالدرر، ص 226، ب 9، ف 3؛ اثبات الهداة، ج 3، ص 539؛ بحارالانوار، ج 52، ص 353.

29) الكافى، ج 5، ص 33، ح 4: عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مراد، عن يونس، عن أبي بكر الحضرمى. قال...؛ المحاسن، ص 320، ح 55؛ (معجم الأحاديث، ج 4، ص 38).

30) مراه العقول، ج 18، ص 361.

31) تنقيح المقال، ج 1، ص 145.

32) مستدركات علم رجال الحديث، ج 1، ص 365.

33) ابن حماد، ص 96 - حدّثنا أبو هارون، عن عمر بن قيس الملاي، فى المنهال، عن زر بن حبيش، سمع عليااً يقول: عرف السيوطى، ج 2، ص 73؛ كنز العمّال، ج 1، ص 589؛ ابن طاووس، ص 66؛ عرف السيوطى، ج 2، ص 73؛ كنزالعمال.... ابن طاووس.

34) كمال الدين، ج 1، ص 318، ب 30، ح 5.

35) اين حديث، به گونه‏ى ديگرى تفسير و شرح داده شود. به مجله انتظار، شماره 3، ص 203 مقاله ((حكم تسميه‏ى نام حضرت مهدى)) مراجعه شود.

36) الغيبة، نعمانى، ص 164.

37) النهاية، ج 5.

38) اصول كافى، ج 1، ص 200.

39) بصائرالدرجات، ج 5، ب 16.

40) بحارالأنوار، ج 26، ص 154.

41) احتجاج، ج 2، ص 323؛ بحارالانوار، ج 53، ص 174؛ مستدرك الوسائل، ج 3، ص 518.

42) اصول كافى، ج 1، ص 397؛ كمال الدين، ج 2، ص 671.

43) ر.ك: مقدمه كتاب الامام المكيّه.

44) بحارالانوار، ج 52، ص 307؛ اثبات الهداة، ج 3، ص 582 - 583، ح 773؛ معجم الاحاديث، ح 3، ص 295.

45) الغيبة، نعمانى، ص 253، ب 14، ح 13؛ بحارالأنوار، ج 52، ص 230.

46) الغيبة، نعمانى، ص 307، ب 19، ح 2؛ إثبات الهداة، ج 3، ص 545، ب 32، ف 27، ح 533؛ حليةالابرار، ح 2، ص 633.

47) الغيبة نعمانى، ص 236، ب 13، ح 25؛ بحارالانوار، ج 52، ص 349.

48) بحارالانوار، ج 52، ص 308، ح 83.

49) بحارالأنوار، ج 52، ص 308.

50) الغيبة نعمانى، ص 233، ب 13، ح 18؛ عقدالدرر، ص 227، ب 9، ف 3؛ اثبات‏الهداة، ج 3، ص 539، ب 32، ح 501؛ حلية الابرار، ج 2، ص 354؛ بحارالانوار، ج 52، ص 354.

51) ارشاد، ص 364؛ كشف الغمة، ج 3، ص 255؛ معجم الاحاديث، ج 4، ص 42.

52) مجمع البحرين، ج 2، ص 123؛ معجم البلدان، ج 2، ص 214؛ امام حسين در مكه، طبسى، ص 18.

53) دلائل الامامة، ص 241؛ معجم الأحاديث، ج 3، ص 306.

54) الغيبة نعمانى، ص 229، ب 13، ح 11.

55) بسائر الدرجات، ص 152. ب 14، ح 4؛ معجم الأحاديث. ج 4، ص 47.

56) تنفيع المقال، ج 1، ص 434. معجم رجال الحديث، ج 7، ص 200.

57) اختصاص، ص 334؛ بحارالانوار، ج 52، ص 377؛ معجم الاحاديث، ج 4، ص 47.

58) بحارالانوار، ج 52، ص 387؛ اثبات الهداة، ج 3، ص 585؛ معجم أحاديث الامام المهدى، ج 4، ص 44.

59) بحارالأنوار، ج 52، ص 376.

60) مرآة العقول، ج 26، ص 160.

61) الغيبة نعمانى، ص 297.

62) ديلم، محلى در منطقه‏ى در ميان شمال قزوين و گيلان است.

63) بحارالانوار، ج 53، ص 15.

64) تَترية، يك از قرقه‏هاى زيديّه، از پيروان كثير النوى هستند. آنان، عقايد مشابهى با سليمانيّه، يكى ديگر از فرقه‏هاى زيديّه دارند. در اسلام و كفر عثمان توقف و ترديد دارند. در مسائل اعتقادى، مشرب اعتزال و در فروع فقهى، بيش‏تر پيرو ابوحنيفه هستند. گروهى از آنان نيز پيرو شافعى يا مذهب شيعه هستند. بهجة الامال، ج 1. ص 95، ملل و نحل، ج 1، ص 161.

65) دلائل الأمامه، ص 241؛ معجم الأحاديث، ج 3، ص 306 - 307.

66) الأشحط: الكثره والاشاع فى الشيى‏ء.

67) مروج الذهب، ج 2، ص 418.

68) مرجئه، گروهى از فرقه‏هاى اسلامى هستند كه معتقدند. معصيت كردن، ضررى به ايمان انسان نمى‏زند، و با كفر، طاعت خداوند سودى ندارد. به اين گروه مرجئه مى‏گويند، چون بر اين باور هستند كه خداوند عذاب دادن آنان را تأخير انداخته است. مجمع البحرى، ج 1، ص 177.

69) الغيبة نعمانى، ص 283؛ بحار الانوار، ج 52، ص 357؛ معجم الاحاديث، ج 3، ص 305.

70) الغيبة نعمانى، ص 297.

71) بحارالانوار، ج 52، ص 376.

72) تهذيب، ج 6، ص 172؛ وسائل الشيعه، ج 11، ص 483؛ ماراذ الاخيار، ج 9، ص 455.

73) مناقب، اين شهر آشوب، ج 4، ص 85؛ بحار الانوار، ج 45، ص 299.

74) بحارالانوار، ج 52، ص 338؛ ارشاد، ص 364؛ معجم احاديث الامام المهدى، ج 3، ص 309.

75) كذا والظاهر زايدة الضميرُ فيهما والا ((يأمرْ وينهى‏ويُويّدُ ذالك الخبرُ الآتي‏.

76) الغيبة نعمانى، ص 239، ب 13، ح 32.